

تبدیل شدن شهر به جهان: نانسی، لوفور و تصور جهانی-شهری

دیوید مدن

برگردان: نریمان جهانزاد

چکیده: این که دنیا به طور فزاینده‌ای در حال جهانی و شهری شدن است بخشی از تصور و تلقی عصر حاضر از خود است. این مقاله به بررسی تصور امر جهانی-شهری در آثار ژان-لوک نانسی و هانری لوفور می‌پردازد. هر دو متفکر معتقدند جهانی شدن فرایندی اساساً خشونت بار و نابرابر است که با گسترش نوع خاصی از فضای شهری، پیش می‌رود. هر دو در تلاش‌اند تا موضعی انتقادی در برابر این فرایند اتخاذ نمایند و برای این منظور جهانی شدن را در تقابل با مفهوم موندیالیزاسیون^۱ یا همان ساختن جهان^۲ قرار می‌دهند. در حالی که رهیافت‌های آن‌ها تفاوت‌های جدی با هم دارد، هر دو متفکر ابزارهای انتقادی لازمی برای مفهوم‌پردازی در باب سیاره‌ی شهری و امکانات سیاسی آن به دست می‌دهند. مواضع آن‌ها به طور خلاصه در تقابل با تصویر محافظه‌کارانه‌ای که در نمایشگاه ۲۰۱۰ در شانگهای چین از سیاره‌ی شهری به مثابه تکنوتوپیا ارائه شد، قرار دارد.

کلیدواژه‌ها: جهانی شدن، شهری شدن، موندیالیزاسیون، جهانیت، سیاره‌ای بودن شهری، نانسی، لوفور، نمایشگاه ۲۰۱۰

۱-مقدمه: یک کندوی شهری غول آسا

«آیا شهر ناپدید خواهد شد و یا کل سیاره به یک کندوی شهری غول آسا بدل خواهد شد؟ که [البته] دومی هم نوع دیگری از ناپدید شدن است.»

لوئیس مامفورد (۱۹۸۹ [۱۹۶۱]، ص. ۳)

سده‌ی بیستم به دوره‌ای که سیاره، شهری می‌شود، اشتهار یافته است. برای شمار زیادی از تحلیلگران، مبلغین، منتقدین و کنشگران سیاسی، این زمانه عصر ابرشهرها^۳ و تحول و رشد شدید شهری^۴ است، عصری که با مرگ استقلال روستایی و گسترش بی‌سابقه‌ی جامعه‌ی شهری در جهان همراه بوده است. این که عصر حاضر «عصر شهری شده‌ی جدید»^۵ (کانا، ۲۰۱۰، ص. ۱۲۲) است دیگر دارد به بخشی از فهم عادی در گفتار عمومی تبدیل می‌شود. سازمان ملل و بانک جهانی در پی مدیریت «گسترش شهری جهانی»^۶ هستند (انجل و همکاران، ۲۰۰۵؛ UNDESA، ۲۰۰۸؛ UNDP، ۲۰۰۵). مؤسسات اندیشه و پژوهش در باب فرا رسیدن «آینده‌ی شهری» به اندیشه و تحقیق مشغول‌اند (سازمان دیدبان جهان، ۲۰۰۷). زمین‌شناسان درباره‌ی ظهور عصر «انسان‌زاد»^۷ صحبت می‌کنند (کروتزن، ۲۰۰۲؛ زالاسویچ و ویلیامز، ۲۰۱۰)؛ عصری که فعالیت‌های بشر سیاره را دگرگون می‌سازد و «شهری شدن به‌طورکل بر نظام‌های متالوژیستیکی ای... که جهان ما را ساخته‌اند سلطه می‌یابد» (هودسون و ماروین، ۲۰۱۰، ص. ۳۰۰). جغرافیدانان (چمپیون و هوگو، ۲۰۰۴؛ کلارک، ۱۹۹۸؛ اشمیت ۲۰۰۶؛ سوگا، ۲۰۰۰؛ سوگا و کانای، ۲۰۰۷)، برنامه‌ریزان (سیورتز، ۲۰۰۳)، فلاسفه (کانینگهام، ۲۰۰۵، گان، ۱۹۹۸)، اقتصاددانان (موننگومری، ۲۰۰۸)، و مورخین محیط‌زیست (مک نیل، ۲۰۰۰) همه از چشم‌اندازهای مختلف اعلام کرده‌اند که ما شاهد «گذار به یک جهان عمدتاً شهری» هستیم (سترثویت، ۲۰۰۷).

¹ mondialisation

² World forming

³ megacities

⁴ Urban Hyperdevelopment

⁵ New urbanized era

⁶ Global urban expansion

⁷ anthropogenic

در بخش بزرگی از قرن بیستم، گرهی شهری هنوز در وضعیتی به سر می‌برد که لوفور آنرا «ابژه‌ی ممکن»^۱ می‌خواند (۲۰۰۳، ص. ۵)، نوعی «بالقوه‌گی روشن‌گر»^۲ (ص. ۱۷). اما، علی‌الظاهر امروزه ابژه‌ی بالقوه‌ی لوفور تحقق یافته است. به قول ادوارد سوچا و میگل کانای:

« بیش از هر زمان دیگر می‌توان گفت که کل سطح زمین شهری شده است؛ از دشت‌های سیبری و جنگل‌های بارانی برزیلی گرفته تا یخچال‌های قطب جنوب، شاید حتی تا اقیانوس‌های جهان و اتمسفری که در آن نفس می‌کشیم. البته این بدان معنا نیست که همه جا مجتمع‌های متراکم وجود دارد، بلکه ویژگی اصلی شهرسازی به مثابه سبک زندگی (از بازی نیروهای بازار و اثرات ضوابط اداری گرفته تا کنش‌های فرهنگی پرترفدار و ژئوپلیتیک عملی) در حال همه‌گیر شدن است. به‌طور بی‌سابقه‌ای دیگر هیچ کس در زمین، خارج از قلمروی تأثیرات سرمایه‌داری صنعتی شهری نیست» (۲۰۰۷، ص. ۶۲).

سوچا و کانای توضیح می‌دهند که صحبت کردن از سیاره‌ی شهری به معنای این نیست که تصور کنیم بزرگراه‌ها و آسمان‌خراش‌ها کل کره‌ی خاکی را فراگرفته‌اند. نظریه‌پردازان امر جهانی-شهری لزوماً از «گسستی بنیادین»^۳ (بیورگارد، ۲۰۰۶) در تحول و رشد فضای شهری سخن نمی‌گویند، بلکه از فرایندهای متعدد دگرگونی اجتماعی-فضایی حرف می‌زنند. وجه اشتراک اغلب دیدگاه‌ها در باب امر جهانی-شهری، علی‌رغم همه‌ی تفاوت‌هایشان، این است که در سیاره دیگر شاهد جزایر منفک شهری نیستیم. بلکه، بلکه با شهرهای گل و گشاد جهان‌گستر، و به شدت دچار عدم توازن و تعادل هستند مواجه‌ایم. شهرهایی که فضاهای اجتماعی کاملاً متفاوتی را درنور دیده، و کل جهان را پوشانده و «دورترین بخش‌های جهان را به مدار خود آورده و مناطق، افراد و فعالیت‌های متفاوت را در یک عالم^۴ به هم دوخته‌اند» (ورث، ۱۹۳۸، ص. ۲).

شهری‌شدن سیاره‌ای پرسش‌های بزرگی در خصوص سیاست، فضا و دانش اجتماعی پیش می‌کشد. چگونه می‌توانیم سیاست تصور جهانی-شهری را بفهمیم؟ در جهانی که تحت سلطه‌ی شهرها در آمده است چه دانشی در مطالعات شهری واجد قدر و اعتبار است؟ آیا آن چه ادوارد مندیتا^۵ «گشتالت مفهومی [=تصور] ما از سیاره»^۶ می‌نامد (۲۰۰۱، ص. ۷) برای توضیح کنش‌های سیاره‌ای ما کافی است؟ دیوید هاروی (۱۹۹۶) نوشته است «پذیرفتن ادبیات جهانی‌شدن چیزی نیست جز خلع قدرت همه‌ی ضد سرمایه‌داران و حتی قدرت‌زدایی از جنبش‌های اجتماعی دموکراتیک معتدل» (ص. ۴۲۹). اگر این‌طور باشد، پس ما اصلاً چگونه می‌توانیم به صورت‌بندی مفاهیم انتقادی در باب جهان بپردازیم «بی آن‌که همیشه از پیش چارچوب‌های گفتمانی‌ای که امکان صحبت کردن در باب جهانی‌شدن را به ما می‌دهند، پذیرفته باشیم؟» (استاهلی، ۲۰۰۳، ص. ۶). در «وضعیت شهری جهانی» ما (برنر و همکاران، ۲۰۱۱، ص. ۲۲۶)، آیا شهر هنوز هم می‌تواند به عنوان یک آرمان هنجاری عمل کند؟ (یانگ، ۱۹۹۰). به قول اش امین^۷ (۲۰۰۶، ص. ۱۰۱۱) «در چنین شرایطی دیگر چه چیزی از شهر به مثابه دموس^۸ باقی می‌ماند؟» (ص. ۱۰۱۱). به دیگر سخن، عناصر برساننده‌ی کره‌ی شهری^۹ کدامند و ما چگونه می‌توانیم در باره‌اش به لحاظ سیاسی احتجاج کنیم؟

این مقاله قصد دارد از طریق خوانش برخی آثار اصلی ژان لوک نانسو و هانری لوفور به این پرسش‌ها پاسخ دهد. بر خلاف بسیاری از دیدگاه‌ها در باب شهری‌شدن جهان‌ای که پرسش‌های سیاسی مزبور را مه آلود می‌کنند و بر آن‌ها سرپوش می‌نهند، این دو اندیشمند نظریه‌هایی انتقادی در خصوص جامعه‌ی شهری جهانی‌شده^{۱۰} ارائه می‌دهند. هم نانسو و هم لوفور جهانی‌شدن را فرایندی اساساً خشونت‌آمیز و نابرابر می‌دانند که، دست‌کم تا حدی، از رهگذر بسط نوعی فضای شهری، پیش می‌رود. هر دو در تلاش‌اند تا موضعی انتقادی در برابر این فرایند اتخاذ نمایند و برای این منظور جهانی‌شدن^{۱۱} را در تقابل با مفهوم موندیالیزاسیون^{۱۲} یا همان ساختن جهان^{۱۳} قرار می‌دهند، گرچه تلقی آن‌ها از این مفاهیم در انگیزه‌های سیاسی متفاوتی ریشه دارد. همان‌طور که

¹ Possible object

² Illuminating virtuality

³ Radical break

⁴ cosmos

⁵ Eduard Mendieta

⁶ Our conceptual gestalt of Planet

⁷ Ash Amin

⁸ demos

⁹ Urban globe

¹⁰ Globalized urban society

¹¹ globalization

¹² mondialisation

¹³ world forming

خواهم گفت هیچ کدام از توضیحات آن‌ها به‌طور کامل همه‌ی پرسش‌های نظری مربوط به مساله‌ی جهانی-شهری را حل و فصل نمی‌کند. اما هر دو، ابزارهای انتقادی لازمی برای مفهوم‌پردازی در خصوص سیاره‌ی شهری و امکانات سیاسی آن به دست می‌دهند.

با این‌که جهان امروز محصول شرایط متأخر است، انتظار ظهور سیاره‌ی شهری، از بیش از یک سده پیش می‌رفته است. لوفور (۱۹۹۶) می‌نویسد، «جهانی‌شدن و سرشت سیاره‌ی پدیده‌ی شهری ... پیش از آن‌که برای ما قابل درک باشند، در رمان‌های علمی-تخیلی ظاهر شدند» (ص. ۱۱۳). به واقع، در ابتدای سده‌ی بیستم اچ.جی. ولز^۱ «گسترش محتمل شهرهای بزرگ» را که در آینده آغاز خواهد شد، پیش‌بینی کرده بود؛ آینده‌ای که

«شهر خودش را تا آن‌جا بسط می‌دهد که منطقه‌ی وسیعی را دربرگیرد و بسیاری از ویژگی‌هایی... را که این کشورها دارند، داشته باشد... . آنتی‌تز قدیمی در واقع از میان خواهد رفت، خطوط مرزی جملگی رخت خواهند بست» (ص. ۷۰).

نه تنها نویسندگان [داستان‌های] تخیلی و سوسیالیست‌های آرمان‌گرایی هم‌چون ولز، بلکه متفکرین محافظه‌کاری نظیر اسوالد اسپینگلر^۲ (۱۹۹۱ [۱۹۳۲]) برآمدن نوعی «جهان-شهر» را تصور و تخیل کرده بودند. پاتریک گدس^۳ (۱۹۴۵ [۱۹۲۵]) به «منظومه‌های شهری» به عنوان نمایندگان «خراب‌آباد» زیست‌ناپذیر یا «آرمان‌شهر»^۴ مطبوعی می‌نگریست، که هر دو به شهرسازی‌ای فراتر از مرزهای شهر دلالت داشتند. مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان کارکردگرا هم‌چون کینگسلی دیویس^۵ «شهری‌شدن کامل جهانی» را پیش‌بینی کرده بودند؛ زمانه‌ی نه چندان دوری که در آن «روستائیت، محو خواهد شد، و نوع جدیدی از هستی شهری بر جا خواهد ماند» (ص. ۱۹۵۵، ۴۳۷). فوتوریست‌ها و برنامه‌ریزانی مثل کانستنتینوس دوکسیادوس^۶ فراسیدن یک «اکومونوپلیس» [=جهان‌شهر] جهان‌گیر را تخیل کرده بود، آن‌گاه که «سکونت واحد آنتروپوس [=انسان] کل کره را فرا خواهد گرفت» (دکسیادوس و پاپایوانو، ۱۹۷۴، ص. ۴۳۴)؛ شکلی از زندگی که نیازمند قانون اقتدارگرای یک «رهبر جهانی» تکنوکرات خواهد بود (ص. ۳۸۲). همان‌طور که این نمونه‌های مختصر نشان می‌دهند، سیاره‌ی شهری از چشم‌اندازهای سیاسی و روش‌شناختی بسیار متفاوتی تبیین شده‌اند.

نانسی و لوفور را می‌توان به عنوان دو صدای انتقادی در این سنت کلان‌تر تخیل یک کره‌ی شهری تلقی کرد. مواضع آن‌ها به‌ویژه امروزه که شرایط اقتصادی جهانی علی‌الظاهر عرصه‌ی امکانات سیاسی را مسدود کرده، بسیار حائز اهمیت است. بسیاری از روایت‌های جهانی‌شدن (نظیر نظر مشهور توماس فریدمن^۷ (۲۰۰۵)) از جهانی مسطح و یک دست که ویژگی اصلی‌اش، در میان سایر چیزها، مهاجرت انبوه روستاییان به شهرها، و رقابت جهانی است) از یک شیخ سیاره‌ای به‌هم‌پیوسته بهره می‌گیرند تا سیاست‌های نولیبرالی را ناگزیر جلوه دهند. مشاوران مدیریتی و تحلیل‌گران کسب‌وکار، با دنبال کردن تصویر این جهان شهری درهم‌تنیده‌ای که هر گوشه‌اش رقابت جریان دارد، سلسله مراتب کمی پیچیده‌ای از شهرهای جهانی‌ای را سرهم و ارائه می‌کنند (برای مثال، دابز و همکاران، ۲۰۱۱) که این قدرت را دارند که سیاست‌مداران و برنامه‌ریزان را بیشتر به‌سوی سیاست‌های شهری نولیبرال سوق دهند. جنبش‌های طراحی شهری وابسته به «نو شهرسازی»^۸ و «شهر خلاق»^۹ از تصور جهانی-شهری مشابهی توشه می‌گیرند تا مطلوبیت و ضرورت «بازگشت» به فضای شهری بازبومی شده^{۱۰} را ترویج دهند. و سایر آراء معاصر، نظیر دیدگاه ادوارد گلاسر^{۱۱} (۲۰۱۱)، مروج و حامی سرمایه‌گذاری مجدد در شهرسازی به‌خاطر [رسیدن به] کارآمدی اقتصادی هستند. در تمام این موارد، داعیه‌های سیاسی بازارگرا از طریق تصاویر جهانی-شهری خاصی تقویت و توجیه می‌شوند.

¹ H.G. Wells

² Probable diffusion of great cities

³ Oswald Spengler

⁴ World-city

⁵ Patrick Geddes

⁶ Kakotopia

⁷ Eutopia

⁸ Kingsley Davis

⁹ Constantinos Doxiadis

¹⁰ Thomas Friedmann

¹¹ newurbanism

¹² Creative city

¹³ Relocalized urban space

¹⁴ Edward Glaeser

همان‌طور که منتقدین این دیدگاه‌ها خاطر نشان کرده‌اند (برای مثال، برنر و تئودور، ۲۰۰۲؛ لهر و میلگرم، ۱۹۹۶؛ پک، ۲۰۰۵؛ رابینسون، ۲۰۰۶)، می‌توان هر یک از این شهرسازی‌های جدید را متناظر دانست با یک جور نظم شهری نابرابر- اگر نگوییم مولد اشکال جدیدی از نابرابری. و این نمونه‌ها نشان می‌دهند، از مفاهیمی مثل جهانی‌گرایی، جهان‌وطنی، اجتماع، و شهریت به قدری استفاده شده است، که دیگر نمی‌توان [از طریق آن‌ها] دیدگاه‌هایی انتقادی برای شهر یا جهان معاصر به دست داد. بر عکس، هم نانسی و هم لوفور تصاویری انتقادی از امر جهانی-شهری به دست می‌دهند. در این‌جا نمی‌خواهم مروری جامع بر اندیشه‌های اجتماعی آن‌ها ارائه کنم، هم‌چنین بر آن نیستم که یکی را بر دیگری ترجیح دهم. بلکه، می‌خواهم از طریق بررسی راه‌هایی که آن‌ها امر جهانی-شهری را صورت‌بندی می‌کنند، نشان دهم که لوفور و نانسی چگونه نظریه و امکانات سیاسی جدیدی برای یک سیاره‌ی شهری ارائه می‌کنند.

Urbs et orbis-۲

«این روزها به نظر می‌رسد که جهان دارد از جهان دزدیده می‌شود، در همان لحظه‌ی جهانگیر شدن‌اش، در همان لحظه‌ی جهانی شدن.»

نانسی (۲۰۰۷، ص. ۵۳۰)

نانسی در خلق جهان یا جهانی‌شدن^۱ (۲۰۰۷ الف) می‌پرسد «آیا آنچه جهانی‌شدن خوانده می‌شود می‌تواند منجر به پدید آمدن یک جهان گردد، یا منجر به برعکس‌اش؟» (ص. ۲۹). این سؤال در نگاه نخست به نظر مهمل می‌رسد. اما «روش انتقادی نانسی در اندیشیدن به جهان» (مویرز و همکاران، ۲۰۰۹، ص. ۴۳) که از هگل، مارکس، دریدا و به‌خصوص هایدگر توشه می‌گیرد، مبتنی بر چند تقابل مهم است، و یکی از اصلی‌ترین آن‌ها تمایز میان معانی مختلف «جهان» است. نانسی می‌گوید که دو معنای «جهان» به‌طور کلی با هم خلط شده‌اند: «جهان به مثابه داده‌بودگی آنچه وجود دارد» و «جهان به معنای جهانی‌بودن [= کره‌گیر بودن] معنا» (۲۰۰۷، ص. ۳۲). معنای نخست «جهان» صرفاً همان مجموع کل چیزهای موجود است، همان‌طور که در عبارت «همه چیز در جهان» آمده است. برعکس، معنای دوم

«کلیتی از معنا است. اگر [برای مثال] من در باب جهان دبوسی^۲ صحبت کنم ... دیگران بلافاصله متوجه می‌شوند که دارم درباره‌ی یک کلیت حرف می‌زنم، کلیتی که حائز یک محتوای معنادار یا نوعی سیستم ارزشی است که تماماً متعلق بدان است» (۲۰۰۷ الف، ص. ۴۱).

جهان در این معنای دوم بر یک زمینه و بستر معنادار و مشترک دلالت دارد. جهانیت^۳ در این‌جا به «یک اتوس^۴، نوعی عادتواره/ملکه^۵ و سکنی‌داشتن^۶» اشاره دارد (ص. ۴۲). گروهی را که در هرچیزی با هم اشتراک دارند- برای مثال در همسایگی هم زیستن، یا آسیب‌پذیری مشترک نسبت به یک بیماری - می‌توان گفت که در یک جهان واحد به معنای اول به سر می‌برند. اما برای شریک‌بودن در جهان به معنای دوم، می‌بایست بتوانند این جهان ساده و خالی را به امری محسوس‌تر یا قابل سکونت‌تر تبدیل کنند- برای مثال این‌که بتوانند به‌طور گفتگویی با هم ارتباط بگیرند یا به‌طور همکارانه شرایط همبودی‌شان^۷ را تخییر دهند.

این تقابل مبنای تمایز دیگری است که نانسی میان جهانی‌شدن^۸ [گره‌گیرشدن] و موندیالیزاسیون^۹ قائل می‌شود. گلوبالیزاسیون [= جهانی/گره‌گیر شدن] اشاره به ادغام و یکپارچه‌شدن جهان در معنای اول کلمه [ی جهان] دارد. «این مفهوم تا به امروز محدود به موضوعات اقتصادی و تکنولوژیکی می‌شده است» (ص. ۲۹). گلوبالیزاسیون جهان را به هم گره می‌زند، اما

^۱ The Creation of the World or Globalization

^۲ World as the givenness of what exists

^۳ World as a globality of sense

^۴ Everything in the world

^۵ کلود دبوسی (Claude Debussy) آهنگساز فرانسوی اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم. -م.

^۶ worldhood

^۷ ethos

^۸ habitus

^۹ inhabiting

^{۱۰} coexistence

^{۱۱} globalization

^{۱۲} mondialisation

پیوندهای آن کاملاً صوری‌اند. همان‌طور که خواهیم گفت، گلوبالیزاسیون به عنوان «بستاری در قلمرو تمایزنیافته‌ی یک تک‌کلیت^۱ [یا کلیتِ واحد]»، در دل خود نوعی تهدید و درهم شکستن را نهفته دارد. ویژگی‌هایی از قبیل بسته بودن، پایان و فقدان کلی تمایزیابی^۲ از اصلی‌ترین ویژگی‌های آن هستند. برعکس، موندیالیزاسیون، معادلِ ناتمام‌بودگی، صیروت، گشودگی، و زه و زاد^۳ است. اشاره‌ی معنایی این اصطلاح به نوعی جهانگیر-شدن^۴، یا «شدنِ جهانی»^۵ [یا صیروتِ جهانی]، ساختنِ جهان^۶، یا «خلقِ جهان» است. می‌توان برای آن معادل «جهانیزاسیون»^۷ یا شاید «جهانیدن»^۸ را برگزید (بنگرید به رُوی، ۲۰۱۱؛ سیمونه، ۲۰۰۱). موندیالیزاسیون به ظهورِ جهان در معنای دوم کلمه یعنی بستر یا سکونتِ مشترک ناظر است. نانسی تنها کسی نیست که از تمایز گلوبالیزاسیون/ موندیالیزاسیون استفاده می‌کند (بنگرید به: آکسلوس، ۲۰۰۵؛ الدن، ۲۰۰۸؛ لوفور، ۲۰۰۹؛ لی، ۲۰۰۷؛ ستاهلی، ۲۰۰۳). ژاک دریدا، یکی از اساتید و الهام‌بخشانِ نانسی، از این اصطلاحات در برخی از مصاحبه‌هایش در اواخر دهه‌ی نود، چند سال پیش از انتشار کتاب خلق جهان، استفاده کرد (برای مثال، دریدا، ۲۰۰۵، صص. ۱۱۲-۱۲۰). اما احتمالاً نانسی از این تمایز، سیستماتیک و خلاقانه‌ترین استفاده را کرده است.

این‌که موندیالیزاسیون معادل فرانسوی گلوبالیزاسیون در انگلیسی است باعث سردرگمی بسیار می‌شود. در واقع، این اصطلاحات مشکلاتِ همیشگی‌ای برای مترجمین ایجاد می‌کنند (بنگرید به باولی، ۲۰۰۵؛ برنر و الدن، ۲۰۰۹؛ ص. ۲۲؛ رافول و پتیگرو، ۲۰۰۷؛ ص. ۱). اما نانسی تأکید می‌کند این سردرگمی نشانه‌ی نوعی بیماری است. او زبان انگلیسی را به عنوان یک جور گویش رسمی یکپارچه‌سازی اقتصادی نئولیبرال در نظر می‌گیرد. به این ترتیب واژه‌ی انگلیسی *globalization* دقیقاً معرفِ فرایندی است که طی آن تمایز جهان از طریق امری در حال همه‌گیر شدن^۹، ناپدید می‌گردد. در صورتی‌که موندیالیزاسیون مُبین چیز دیگری است: ظهورِ جهانی بی‌انتهای^{۱۰} [یا پایان-گشوده] و خلاق، سبکی از هستی اجتماعی که بالضرور مشترک و ذاتاً تکین است. به همین خاطر است که نانسی تأکید می‌کند «موندیالیزاسیون امری ترجمه/انتقال ناپذیر را محفوظ می‌دارد، در حالی‌که گلوبالیزاسیون از پیش همه چیز را ترجمه/منتقل کرده است»^{۱۱} (۲۰۰۷ الف، ص. ۲۸).

گلوبالیزاسیون به زعم نانسی، در طی قرن‌ها گسترش یافته است. فرایندی است که «غرب از رهگذر آن جهان را احاطه کرده است» (ص. ۳۵)، و مدرنیته‌ی علمی، سیاره را مستعمره‌ی خود ساخته و همه‌ی پیوندها به جهانِ دیگر را گسسته است. گلوبالیزاسیون از طریق یک فرایند طولانی سکولاریزاسیون و افسون‌زدایی^{۱۲} ساخته شده است. نانسی «معمای مدرن» (ص. ۵۰) را به مثابه «پایان جهان»^{۱۳}، به معنای فقدانِ نظم و ترتیب و جهت‌یابی^{۱۴} تلقی می‌کند. «دیگر جهانی نیست: دیگر موندوسی^{۱۵} نیست. دیگر کوسموسی^{۱۶} نیست. دیگر نظامی مرکب و کامل که در آن فرد بتواند یک مکان، سکونت و عناصر جهت‌یابی بیابد، وجود

¹ Enclosure in the undifferentiated sphere of a unitotality

² Enclosure, finality, Totalistic Lack of differentiation

³ Incompleteness, becoming, openness, natality

⁴ Becoming worldwide

⁵ Worldwide becoming

⁶ World forming

⁷ worldization

⁸ worlding

⁹ Becoming ubiquitous

¹⁰ Open-ended

^{۱۱} واژه‌ی translate که در اینجا، معادلِ مرسوم «ترجمه کردن» را برایش برگزیدیم، به معنای «جابه‌جا/منتقل کردن چیزی از جایی به جایی دیگر» هم هست. این لغت برگرفته از واژه‌ی لاتینی *translates* به معنای «منتقل شده» است که حالتِ گذشته‌ی فعلِ لاتینی *transfere* به معنای انتقال دادن (همان *transfer* انگلیسی) است. خود واژه‌ی *transfere* از دو جزء *trans* به معنی «آن سوی، آن طرف» و *latus* به معنی «حمل شده» و «گسترده، پهن، صاف» تشکیل شده است. ریشه‌ی خود *latus* (که واژه‌ی *oblatus* انگلیسی به معنای «ایجاد پخی کردن، یکسدت کردن» هم برگرفته از آن است)، به *stela* هند-و-اروپایی به معنای «پهن کردن، صاف کردن، گستردن، سطوح را پخ کردن» برمی‌گردد. با این توضیح می‌توان جمله‌ی فوق را اینطور هم ترجمه کرد: «موندیالیزاسیون جهان را صاف و یکدست می‌کند، بلکه تمایزات و پستی و بلندی‌های آن را حفظ می‌کند، درحالی‌که گلوبالیزاسیون جهان را یکدست و صاف می‌کند». همچنین باید به تقارن معنای گلوبالیزاسیون (بر گرفته از *global* به معنای گره) و یکسدت و گرد کردن (از جهان چیزی پهن و صاف ساختن که همه جای آن "گرد"، همچون گره، باشد) توجه کرد. -م.

¹² disenchantment

¹³ The end of the world

¹⁴ orientation

¹⁵ mundus

¹⁶ cosmos

ندارد.» (نانسی، ۱۹۹۷، ص. ۴). در حال حاضر فقط این جهان وجود دارد، بدون هیچ بیرونِ برساننده^۱ یا جهان دیگری - نه یک خدای متعال و نه ذاتی بیرونی - که از سوی اش، حد یا معنایی ایجاد شود. فرایند جهانی شدن (تا این جا این فرایند صرفاً تکنولوژیکی و اقتصادی بوده است) جهان دیگر را که منبع «معنی جهان» ما بوده، حذف کرده است؛ و اینک معنای جهان باید به دست خودمان از درون همین جهان صورتبندی شود.^{۱)}

این فرایندهای چند صد ساله‌ی گلوبالیزاسیون، سبب پدید آمدن عصر جدیدی شدند که در آن، سیاره هر چه بیشتر در سیستمی اجتماعی و فضایی که تحت سلطه‌ی بازار جهانی سرمایه‌داری تکنیکی نئولیبرال است، مُدغم شد. نقدِ نانسی این است که با این مرحله از گلوبالیزاسیون، «جهان توان‌اش را برای «ساختن یک جهان» [faire monde] از کف داده است» (۲۰۰۷ الف، ص. ۳۴). نه تنها گلوبالیزاسیون خلقِ کلیتی (در معنای اول) است که جهان (در معنای دوم) نیست؛ بلکه نقطه‌ی مقابلِ ساختنِ جهان است، و دلالت دارد بر «سرکوبِ کلِ جهان‌سازی جهان» (ص. ۵۰). در واقع، نانسی گلوبالیزاسیون را با «توانایی آن در بسط و تکثیرِ ناجهان»^۲ می‌شناسد (ص. ۳۴) - ناجهان (immonde) ای که معنایی دیگری از قبیل ناپاک، زنده، یا گناه‌آلود^۳ دارد. گلوبالیزاسیون در این جا به معنای تکثیرِ امری غیرقابل سکونت و مُهلک است. در واقع، به زعم نانسی، تجربه‌ی گلوبال^۴ امروزه از امکانِ انضمامیِ تخریبِ سیاره‌ای سرچشمه می‌گیرد. «این که جهان در حال نابودکردنِ خود است... واقعیتی است که هر گونه تفکری در باب جهان از پی آن می‌آید» (ص. ۳۵). این که امروزه هرچیزی جهانی یا جهان‌شمول است، نوعی هشدارِ فاجعه، ناامنی و ترور است، نوعی «رانه‌ی مرگ»^۵ (ص. ۳۴) که به‌طور فزاینده‌ای همه تجربه‌اش می‌کنند - و در نتیجه هستیِ سیاره‌ای را به یک مسئله مبدل می‌سازد.

روش‌های گوناگونی در ساختنِ یک کلیتِ سیاره‌ای وجود دارد. همه چیز در زمین می‌تواند با چیزهای دیگر در پیوند قرار بگیرد. منتها اگر این کلیت همراه خود، به عوضِ عاملیتِ مشترک^۶، نوعی خطرِ مشترک بیاورد، دیگر سرآغازِ نوعی جامعه‌ی جهانی جدید نیست، خلقِ جهان به معنای دومی که نانسی در نظر دارد نیست، بلکه صرفاً یک جور انباشت^۷ است، انباشتِ آت‌و‌آشغال^۸، «یک فاجعه‌ی بی‌سابقه‌ی ژئوپلیتیکی، اقتصادی و اکولوژیکی» (ص. ۵۰). یکی از اهدافِ نانسی این است که تمایز میان این دو شکل از کلیت را برجسته کند، تمایزی که دیدگاه‌های رایج در باب جهانی‌شدن [گلوبالیزاسیون] از درک آن عاجزند.

نکته‌ی کانونی در دیدگاهِ نانسی این است که گلوبالیزاسیون متضمنِ همگون‌سازیِ معنا و نوعی مسطح و یک‌دست کردنِ معنا است. شاید در رابطه با همین امر است که در بحثِ نانسی، بازی با کلمات و اصطلاحات ترزابانی^۹ وجود دارد. او می‌نویسد، با مستعمره شدن زمین از طریقِ گلوبالیزاسیون، زمین که معادلِ لاتینی‌اش گلوبوس [=گره/توپ] است، این گره‌ی جهان، واقعاً فقط به یک توپ (گلوبوس) تبدیل شده است^{۱۰}؛ نانسی این را به واژه‌ی agglomeration به معنای انباشتگی و تجمع ربط می‌دهد، انباشتگی‌ای که همیشه به منظومه‌ی شهری^{۱۱} پیوند خورده است^{۱۲}. «انباشتگی آن چه را که قبلاً به عنوان گره (globe) درک می‌شد

¹ constitutive outside

² The suppression of all world forming of the world

³ unworld

⁴ Unclean, vile and sinful

^۵ واژه‌ی موند (monde) فرانسوی به معنای جهان، برگرفته از موندوس (mundus) لاتین به معنی «تمیز، پاکیزه، ظریف، والا و شیک» است. موندوس به عنوان صفتی برای لباس‌های تمیز و شیک زنانه در زبان لاتین مورد استفاده قرار می‌گرفت. واژه‌ی mundane انگلیسی و mondain فرانسوی به معنی «امرِ این جهانی، پست، دنیوی، زمینی، دهری، متعلق به جهان»، در برابر امر متعلق به عالم برین و کلیسا، نیز برگرفته از همین واژه است و صفتی است با معنای لغوی «ناب، تمیز، والا، سخاوتمند». -م.

^۱ بخوانید گره‌گیر، به معنای جهانی شدنِ صافی و یکدستی و پُخی؛ از بین رفتنِ تیزی‌ها و تمایزات. -م.

⁷ Death drive

⁸ Shared agency

⁹ piling up

¹⁰ Junk

^{۱۱} مراد از واژگان یا اصطلاحات ترزابانی (translinguistic)، واژگان یا ابعادی از زبان هستند که به بیش از یک زبان مرتبطاند؛ واژگانی که در چندین زبان موجودند یا یک معنای واحد در چندین زبان دارند و یا شامل واژگانی از چند زبان مختلف‌اند و یا در زبان‌های متفاوت بکار می‌روند. -م.

^{۱۲} معنای لغوی اولیه‌ی globe «یک توده‌ی عظیم» بود که بعدها در سده‌ی پانزدهم به «توده‌ی کروی شکل» اطلاق می‌شد. ریشه‌ی آن به واژه‌ی globus لاتینی به معنای «توده‌ی گرد، گره، توپ» باز می‌گردد که آن هم ارتباط خانوادگی دارد با واژه‌ی glomus لاتین، به معنای «توپ، توپِ ریسندگی». اشاره‌ی نانسی به صاف شدنِ کل جهان به مثابه گردیِ گره یا توپ است. -م.

¹³ conurbation

^{۱۴} واژه‌ی agglomeration به معنی «انباشت در یک توده» برگرفته از واژه‌ی agglomerare لاتینی به معنی «حولِ یک توپ پیچیدن، اضافه کردنِ چیزهایی به یک توده‌ی توپی شکل» است. در واژگان مطالعات شهری، اصطلاح تجمع [یا مجموعه‌ی] شهری (urban agglomeration) به منطقه‌ی بسیار گسترده‌ای اشاره دارد که در آن طیف‌های سکونتگاهی گوناگونی وجود دارند. از شهرهای بزرگ به شدت متراکم گرفته تا روستاها و نقاطِ فرعی کم

مورد تعدی و نابودی قرار داده است، به طوری که دیگر امروزه چیزی بیشتر از هم‌خانواده‌اش، گلوموس [= توپ] ندارد. نانسی گلوبالیتی (= جهانیّت/گرویت) گلوموس [= توپ] را «گلومیسیتی»^۱ می‌نامد: یک جهانِ حبّابی ترسناک که ویژگی‌اش «رشد بی‌حد و حسابِ تکنولوژی علمی، رشدِ نمایی جمعیت، وخیم‌تر شدنِ نابرابری‌ها درهمه‌ی زمینه‌ها» (صص. ۳۳-۳۴) و «گردش همه چیز به شکلِ کالا» است (ص. ۳۷). از غرابیتِ زبانی که بگذریم، این هم‌زمان پوشیده و عریان کردنِ گره- گلوبالیزه کردن^۲ آن - مسئله‌ی بسیار جدی‌ای است که ویژگی‌اش نابرابری، مرگ و رنج است. همان‌طور که نانسی گفته، گلوموس گلوبالیزاسیون [توپ گره گیر شدن] یک «جهان» نیست؛ بلکه یک گره یا یک گلوب^۳ است؛ «سرزمین تبعید» است و «عرصه‌ی اشک‌ها».

این‌جاست که شرحِ نانسی از گلوبالیزاسیون با مسائل شهری پیوندی مجدد برقرار می‌کند. زبانِ گلوموس نقدِ نانسی بر گلوبالیزاسیون را پیوند می‌دهد به سنتِ نقدِ اجتماعی‌ای که سیاره‌ی شهری را هم‌چون خراباتی آلوده و درهم-برهم تصویر می‌کرد. یکی از نشانه‌های گلوبالیزاسیون و از نشان‌های بی‌جهان‌بودگی^۴ آن، انتشارِ سیاره‌ای نوع خاصی از فضای شهری پست^۵ است. امرِ شهری نوعی آنتی‌تِز^۶ «محلی» امرِ جهانی نیست، بلکه در این‌جا گلوبالیزاسیون از طریق شهری شدن^۷ بسط می‌یابد. با گلوبالیزاسیون «دیگر نه شناختِ شهر ممکن است و نه کره‌ی جهان به‌طور کل» (ص. ۳۳). همان فرایندِ تجمعی‌ای که فاصله‌بندی^۸ جهان را هرز می‌برد سببِ از بین رفتنِ نظم و ترتیبِ شهر هم می‌گردد.

«شهر گسترش و بسط می‌یابد تا جایی که می‌خواهد کل کره‌ی سیاره را بپوشاند، و ویژگی‌هایش را به عنوان یک شهر از دست می‌دهد، و البته با از دست دادن آن‌ها، ویژگی‌هایی را که آن‌را از کشور متمایز می‌سازند، هم از دست می‌دهد. آن‌چه این‌گونه گسترش می‌یابد دیگر به معنای دقیق کلمه «شهر» نیست - چه از منظر شهرسازی^۹ و چه از منظر شهریت^{۱۰} - بلکه مگاپلیتیکال^{۱۱}، متروپلیتن، یا کو-اربنشال^{۱۲} و یا چیزی است که در شبکه‌ی فراخی که «شبکه‌ی شهری^{۱۳}» خوانده می‌شود، گرفتار شده است (ص. ۳۳).

نانسی این شبکه‌ی شهری را از این منظر که بی‌ریشه، به شدت خشن و نابرابر است به نقد می‌کشد: به زعم او قلمرو شهری فضایی است که ویژگی اصلی‌اش «نابرابری و آپارتاید» است و نه «سکونت، آسایش و فرهنگ» (ص. ۳۳). به زعم نانسی تجمع شهر را می‌پراکند، به طوری که شهر بودن را از آن می‌گیرد و آن‌چه باقی می‌ماند یک شبکه‌ی فضایی متورم^{۱۴} است.

او به شبکه‌ی شهری به مثابه نوعی شهریت برهنه می‌نگرد که «از یک سو، بهزیستی و رفاه را که قبلاً امری شهری یا مدنی^{۱۵} بود، به سادگی (در چند واحد همسایگی، در چند خانه، گاهی در چند شهر کوچک محافظت شده) متمرکز می‌کند، درحالی‌که از سوی دیگر آن‌چه را که نام بسیط و بی‌رحم بدبختی دارد، تکثیر می‌دهد» (ص. ۳۳). شکل شهر در این‌جا نمودارِ قلمرویی گمشده یا نظمی از دست رفته است، و نانسی آن را به نظم‌بخشی دینی از دست رفته‌ی شهر و جهان ربط می‌دهد. «Urbi et orbi»^{۱۶} این فرمولاسیون که برگرفته از نیایش پاپی در زبان روزمره است معنی‌اش «همه‌جا و هرجا» است. این اصطلاح یک فروپاشی واقعی

تراکم وابسته به آنها. باری، نانسی در اینجا رابطه‌ای میان گلوبالیزاسیون (به معنای کره گیر شدن بی معنایی و بسطِ ناجهان) و انباشت (به معنای تجمع آت و آشغال حول گره) برقرار می‌کند. -م.

^۱ اصطلاح glomicity نانسی برای توضیح شهری شدن کره‌ی ارض، یا ابرشهری که کل کره‌ی زمین را تسخیر کرده، جعل می‌کند. -م.

^۲ نانسی واژه‌ی glomalization را نیز برای توضیح منظورش جعل می‌کند. اشاره دارد به پُر کردنِ کلِ سطح گره از توده‌های بتن و آسفالت و آهن، و در عین حال خالی کردن، یا مسطح کردن آن از هر نوع معنا و جهان؛ یعنی بسط و تکثیرِ ناجهان -م.

^۳ glome

^۴ unworldliness

^۵ Debased urban space

^۶ urbanization

^۷ spacing

^۸ urbanism

^۹ urbanity

^{۱۰} megapolitical

^{۱۱} Co-urbational

^{۱۲} Urban network

^{۱۳} Distended spatial network

^{۱۴} civil

^{۱۵} به معنی «به شهر [رم] و به جهان». این عبارت نوعی دعای خیر و برکت برای شهر رم و برای کل جهان است که توسط پاپ اعظم رم در برخی موقعیت‌های رسمی ادا می‌شود. این دعا باید از زبان پاپ به عنوان اسقف رم (urbi=شهر) ادا شود و کل جهان را شامل گردد (orbi=جهان). واژه‌ی orbis به معنای کره‌ی زمین یا جهان است که orbit انگلیسی به معنای «مدارِ مدور» از آن مشتق شده است. ریشه آن به orbem لاتین به معنی «دایره، صفحه‌ی مدور، حلقه و مدار» باز می‌گردد. حالتِ اسمی آن orb به معنی «کره، چیزی کروی یا دایره‌ای شکل» است. -م.

است و نه فقط نوعی تغییر عمده‌ی معنایی» (ص. ۳۳). نانسی می‌گوید، به عوض این‌که یک اربز^۱ (= شهر) در یک اربیس (= کره/جهان) قرار گرفته باشد، فقط یک منظومه‌ی شهری وجود دارد، و این «شبکه‌ای که سیاره را به هم می‌دوزد و می‌بافد- و بیشتر هم در اطراف آن، در مجموعه‌ای از ماهواره‌ها در مدار آن همراه با آت‌و‌آشغال‌هایشان- اربیس را به اندازه‌ی اربز از شکل می‌اندازد [= این شبکه به همان اندازه که شهر را از ریخت انداخته، کل کره‌ی زمین را از شکل می‌اندازد]» (ص. ۳۳). حرفِ نانسی می‌توانست در مورد منابع فلاکت و نکبتِ جهانی درست‌تر باشد [اگر ریشه‌ی آن را در چیز دیگری جست‌وجو می‌کرد]؛ فلاکتی که بسیار محتمل‌تر است که در اقتصادِ سیاسیِ فضای اجتماعی ریشه داشته باشد تا در پراکنش یا فقدانِ خودِ نظم. اما در پرداختن به این‌که اضمحلالِ مرکزگرای شهر^۲، پتانسیلِ آن را به عنوانِ هستیِ مشترکِ مسدود می‌کند، پرسش‌هایی راستین در بابِ تصویرهای شهری و سازمانِ فضاییِ قدرت در عصر جهانی طرح می‌کند.

مهم است که این بحث را در بسترِ کلانترِ فکرِ نانسی قرار دهیم. بدون چنین کاری ممکن است، روایت‌های مختلف [او] از فقدان و از دست‌رفتگی (فقدانِ معنا، فقدانِ نظم، فقدانِ قطعیت، فقدانِ شهریت) بوی نوعی حسرتِ نوستالژیک برای کلیتِ اشتراکی بدهد. اما از آن‌جا که نانسی اجتماع‌گرا^۳ نیست، تمام خوانش‌هایی ازین دست منتفی‌اند. وقتی نانسی در باب اجتماع می‌نویسد، [مرادش] «اجتماعی است بدون کامیونیون [=امر مشترک/هم آیینی]» (ص. ۱۹۸۶، ۱۹۸۷). به زعمِ نانسی (۲۰۰۰) کل وجود عبارتست از هم-وجودی؛ «متکثرِ تکین بودن^۴»، سوییهِ بنیادینِ امر اجتماعی است. غیریت [یا دگربودگی] امری اصیل است، و «فرد بر خود پدیدار می‌گردد تا جایی که او از پیش به عنوانِ یک دیگری برای خود باشد» (ص. ۶۷). پروژه‌ی سیاسی-فلسفیِ کلان‌تر نانسی، نوعی بازاندیشی در اجتماع، هویت و امر اجتماعی، از منظرِ پس‌بنیان‌گرایی^۵ است که به‌ویژه منکرِ کلیتِ درون‌ماندگار^۶ یا فردگراییِ اتمیستی است (بنگرید به: هاتچنز، ۲۰۰۵؛ جیمز، ۲۰۰۶؛ کلاگ، ۲۰۰۵؛ تُریس، ۲۰۰۰؛ شوارزمنتل، ۲۰۰۷؛ ولچ و پانلی، ۲۰۰۷).

به دیده‌ی نانسی محصولِ گلوبالیزاسیون نوعی سیاره‌ی فشرده و شهر-منظومه‌ای^۷ است، و جای خوبی نیست. منشا آن به هم دوختنِ سیاره به یک جور کلیت است؛ کلیتی بدون فاصله‌بندی^۸ حقیقی، کلیتی که به باور او هیچ گشودگی یا جایی برای سکونت فراهم نمی‌کند. [اما] مفهومِ موندیالیزاسیونی که او به عنوانِ بدیل [برای گلوبالیزاسیون] مطمح نظر دارد چیست؟ گرچه نانسی واضحاً به ایده‌ی رهایی یا آزادی تام‌وتمام به دیده‌ی تردید می‌نگرد، می‌توان [دیدگاه] او را چنین خواند که در پی ارائه‌ی پاسخی، اگر نه «عجیب‌وغریب»، دست کم انتقادی، به تجربه‌ی جهانی-شهری است.

وقتی نانسی بر موندیالیزاسیون انگشت تأیید و تأکید می‌نهد، مرادش تلاش «برای ساختنِ جهان است: فوری، بی معطلی، بازگشایی هر تلاشِ ممکن برای یک جهان» (۲۰۰۷ الف، ص. ۵۴). تأکید در متن اصلی آمده است. یک جهان حقیقی «دقیقاً آن چیزی است که در آن جایی برای همه‌کس هست: یک مکانِ راستین، مکانی که در آن چیزها بتوانند برآستی (در این جهان) رخ دهند. در غیر این صورت، آن یک «جهان» نخواهند بود» (ص. ۴۲). این یک سیاستِ تکثر و تفاوت است. ساختنِ جهان یعنی «سهیم/مشترک بودنِ تکینگی (همیشه متکثر^۹)» (ص. ۴۶). آن‌طور که خود می‌گوید، «یک جهان، تکثری از جهان‌هاست»، و بنابراین جهانی بودنِ مستلزم کنش‌های مساوات‌خواه و ارتباطی «سهیم‌بندی^{۱۰}» و «در معرض بودگی دوسویه^{۱۱}» است (ص. ۱۰۹). اما نباید این را با چندفرهنگ‌گرایی، تکثرگرایی لیبرال، یا مصرف‌گرایی جهان‌وطنی^{۱۲} معمول و رایج اشتباه گرفت- نانسی در پی چیزیِ رادیکال‌تر است. او مفاهیمی از اسپینوزا، مارکس، و لکان را با یکدیگر می‌آمیزد و می‌گوید که ساختنِ جهان باید «تصاحبِ مشترکِ ... آن‌چه نمی‌تواند جمع/انباشت شود» بر اساس «مازاد لذت» بشری (ص. ۴۶)، و رای قلمروی ضرورت، باشد.

موندیالیزاسیون هرگز یک جنبش یا پروژه نیست، بلکه «هزار شورش، هزار خشم، هزار آفرینش» است (صص. ۵۳-۵۴). او جان نبرد را فرامی‌خواند. قطعاً مرادش روایتِ کلاسیکِ مارکسی از نبرد طبقاتی نیست، مفهومی که «به نظر می‌رسد ناکافی است- دقیقاً به این

¹ urbs

² Centrifugal disbandment of city

³ communitarian

⁴ coexistence

⁵ Being singular plural

⁶ postfoundationalism

⁷ Immanent wholeness

⁸ conurbated

⁹ spacing

¹⁰ Sharing singularity (always plural)

¹¹ Sharing out

¹² Mutual exposure

¹³ cosmopolitan consumerism

خاطر که [این نبرد طبقاتی] یک «طرح»^۱ است، نوعی برنامه‌ی تنظیم‌گر، و نیز به این خاطر که «نبرد» هم‌چنان راجع است به جنگ طبقاتی، نیرو در برابر نیرو» (نانسی، ۲۰۰۷، ص. ۵۳). اما نانسی می‌گوید، «خواستِ مارکس منسوخ نشده است» (۲۰۰۷، ص. ۵۳). هدفِ او انکارِ تصویرِ ضدسرمایه‌داری نیست، بلکه در پی صورتبندیِ مجددِ چشم‌اندازی است که از آن بتوان سنت را مفصل‌بندی کرد (بنگرید به نانسی، ۱۹۹۲). موندیالیزیسیون «راجع است به ساختن معنایی جدید» برای این خواست. در کانون این اخلاقِ نبرد جریانِ مداومِ افقِ خودِ سیاست قرار دارد: «اشکالِ جدیدِ نبرد یا مقاومتِ اینک در حال ابداع شدن‌اند، یا دستِ کم باید ابداع شوند» (نانسی، ۲۰۰۷، ص. ۵۳).

نانسی به موندیالیزیسیون به عنوان نبردی برای عدالت می‌نگرد- «موضوع آن سراسر است، و بلا شک، برابری انضمامی و عدالتِ واقعی است» (۲۰۰۷، ص. ۵۳). اما آن‌طور که در جای دیگر می‌گوید، [این عدالت] «عدالتی» است بدون بنیاد یا غایت^۲ (نانسی، ۲۰۰۷، ص. ۵۳). معنایی که دقیقاً از ناتمامیتِ همیشگیِ آن ناشی می‌شود، از مسئله‌ی ایجادِ عدالتی مشترک در دنیایی بی بنیاد. پیشنهاد او نبردی بی پایان برای تعریفِ عدالت به مثابه نامتناهیِ راستین^۳، و در نتیجه، به عنوان نقطه‌ی مقابلِ نامتناهیِ شومِ انباشتِ کاپیتالیستی^۴ است. در نهایت، موندیالیزیسیون به معنای «نبرد است، دقیقاً بخاطر این واقعیت که جهان برآمده از هیچی [= نیستی] است، این‌که پیش از آن نیستی است، و این‌که هیچ الگو، اصل و غایتِ مشخص و داده شده‌ای ندارد، و این دقیقاً چیزی است که به عدالت و معنای یک جهان شکل می‌بخشد» (۲۰۰۷، ص. ۵۴-۵۵ تأکیدها از خود متن است). همان‌طور که برخی شارحان خاطر نشان کرده‌اند (گیلبرت-والش، ۲۰۰۰؛ واگنر، ۲۰۰۶)، نانسی علی‌الظاهر فقط می‌تواند سیاستی انتقادی و سلبی/منفی ارائه دهد. این حرفِ درستی است که همه‌ی تأکیدِ نانسی در ساختنِ زبانی در باب موندیالیزیسیون مشحون از منفیت^۵ است. اما این امتناع از سلب و انسداد^۶ ژستِ اصلیِ سیاسی و اخلاقی اوست.

استدلال من این است که نانسی سهمِ انتقادیِ حائز اهمیتِی در خصوص گفتمانِ جهانی-شهری ایفا می‌کند. او زبانِ جدیدی ابداع می‌کند که از طریق آن تجمع جهانی را تفسیر کند. تمایز میانِ گلوبالیزیسیون و موندیالیزیسیون موضعی را ممکن و میسر می‌سازد که از خلال آن می‌توان هم زمان تکنو-اتوپیا نیسم، کامیونیتاریانیسم نوستالژیک، و بنیادگرایی بازار را در بوت‌های نقد گذاشت. گلوبالیزیسیون معمولاً به عنوان فرایندی یک‌سویه^۷ تلقی شده است: بسطِ پیش‌رونده‌ی منطق و تکنیک‌های اقتصادی در سرتاسر سیاره. نانسی بُعدِ پیچیده‌ی جدیدی در این زمینه می‌گشاید: در واقع فرایندهای تنش آلودِ امحاء و تشکیلِ جهان^۸ در کار است. نانسی با معطوف کردنِ توجه ما به این اشکالِ رقابتی و آنتاگونیستیِ گلوبالیزیسیون، به ما یادآوری می‌کند که کره‌گیر/جهانی‌بودن^۹ واقعی متضمنِ آفرینش، امکان و برابری است.

البته، نشان دادنِ این‌که نانسی نهایتاً به شهر و جهان بیشتر به عنوان اشکالی فلسفی، به عوض اشکالی جغرافیایی و جامعه‌شناختی، علاقه‌مند است قدرتِ انتقادیِ استدلال‌هایش را نمی‌کاهد. [منتها] مسئله‌ی اجتماع را پیش از هر چیز یک محذورِ اگریستانسیال دانستن (در مورد نحوه‌ی بودن با دیگران در جهانی فاقدِ معنای از پیش داده شده و مشخص)، سبب می‌شود که برخی مسائل اصلی هیچ‌گاه به‌طور مقنع حل نشوند و برخی تمایزهای مهم حذف گردند. چگونه می‌توانیم در جهانِ متراکمی که نانسی وصف می‌کند، از طریق تفاوتِ فضایی و اجتماعی بیندیشیم؟ با تلقی کردنِ مسائل مربوط به جهان به عنوانِ مسائلِ مربوط به وجودِ فی نفسه، توضیحِ نابرابری‌ها و فلاکت‌های متفاوتی که ساکنینِ گره‌ی ارض تجربه می‌کنند، دشوار می‌شود. تمایز میان جهان و ناجهان شاید خیلی نامنعطف و صلب باشد. آیا جهانی‌شدن، مکان‌های استراتژیک یا فرصت‌های سیاسی جدیدی ایجاد می‌کند؟ از این منظر، باید با مسکنِ غیررسمی در حومه‌های شهری، که به استنادِ تحقیقاتِ مربوط به «ذاغه‌ها»^{۱۰}ی جهانی (دیویس، ۲۰۰۷؛ نیورث، ۲۰۰۵) دقیقاً نبردی است برای سکونت در میان توده‌ی [شهری] ظاهراً غیرقابل سکونت، چه کنیم؟ ایجادِ جهان از دلِ ناجهان، نشانگرِ آن است که جهانی‌خواهی^{۱۱} احتمالاً مبهم و متناقض‌تر از وضعیتی است که این مقولاتِ ظاهراً مطلق به دست می‌دهند.

¹ figure

² Without foundation or end

³ True infinite

⁴ bad infinity of capitalist accumulation

⁵ negativity

⁶ Refusal to foreclose

⁷ unidirectional process

⁸ World erasing and world forming

⁹ globality

¹⁰ globalism

در پیوند با این نکات، زبان جهان و ناجهان، آن کنش‌هایی که هر دو را تکثیر می‌کند از دست می‌دهد. طرح این استدلال که جهان اگر مشترک نباشد و برای همه جایی نداشته باشد، جهان نیست، یک سوی ماجراست. اما به راحتی می‌توان به مثال‌هایی اندیشید که در آن‌ها یک پروژه برای رفاه، سکونت، و همزیستی، مدام می‌کوشد پروژه‌های رقیب را مسدود و نابود سازد- و درک این که چگونه جهانیت و سکونت می‌تواند میان آن‌ها داوری کند، دشوار است. خرد سیاسی معاصر به ندرت با گزینش میان جهان و ناجهان مواجه می‌شود. آنچه مورد نیاز است، زبان دقیق‌تری است که به پیچیدگی و بی‌ثباتی فضاهای جهانی-شهری انضمامی توجه کند.

نهایتاً، آیا چیزی درباره‌ی شهریت هست که مشخصاً بتواند آن نوع نبردی را که نانسی بر آن تأکید می‌گذارد، تحریک و تهییج نماید؟ او با پیوند دادن جهانی‌شدن به فقدان انسجام و نظم شهری، ما را با این توصیه تنها می‌گذارد که: نوعی شهری‌شدن مجدد می‌تواند بخشی از موندیالیزاسیون جهان باشد. اما به نظر می‌رسد این حرف تشبث به نظم شهری‌ای است که اینک ناممکن، و از دید خود نانسی، نامطلوب است. اگر پیوند قدیمی میان شهرسازی و پلیس اینک کاملاً از طریق شهری‌شدن جهان مسدود شده است، آیا می‌تواند میان شهریت و ساختن جهان پیوند جدیدی وجود داشته باشد؟ نانسی می‌گوید شاید بشود، اما مطلب گنگ و مبهم باقی می‌ماند.

۳- جامعه‌ی شهری و انقلاب شهری

آیا تلاش می‌کنی تا شکافی برای آزادی بیایی تا به نرمی از میانش بگذری، به آهستگی فضاهای تهی را پر کنی، نرم نرمک از میان شکاف‌ها عبور کنی؟ آزادی قدیمی خوب، آن‌را به خوبی می‌شناسی. آزادی به یک «جهان» نیاز دارد، نه جهانی یکسره تهی و نه تماماً پُر.

لوفور (۱۹۹۵ [۱۹۶۰]، ص. ۱۲۴)

لوفور در قیاس با نانسی، تبیین خود از جهانی‌شدن را با پیوند دادن آن به تاریخچه‌ی تحولات خود فضای شهری، بسیار استوارتر صورتبندی می‌کند.

«با این فرضیه آغاز خواهیم کرد: جامعه تماماً شهری شده است... یک جامعه‌ی شهری، محصول فرایند شهری‌شدن کامل است. این شهری‌شدن امروزه بالقوه است، اما در آینده بالفعل می‌گردد» (۲۰۰۳، ص. ۱)

کتاب انقلاب شهری^۱ با عبارت فوق آغاز می‌شود، یکی از بسیار آثاری که در آن لوفور از مدرنیته‌ی شهری در حال تحول، تصویری ارائه می‌کند که شهر، مرزهای قدیمی‌تر را در فرایند استعمار جهانی در می‌نوردد. لوفور در حق به شهر^۲ (لوفور، ۱۹۹۶، صص. ۶۱-۱۸۱)، که اولین بار در ۱۹۶۷ به طبع رسید؛ انقلاب شهری (۲۰۰۳) که چاپ اول آن به ۱۹۷۰ بازمی‌گردد؛ و در برخی دیگر از نوشته‌های او در دهه‌ی ۱۹۷۰ که اخیراً تحت عنوان دولت، فضا، جهان^۳ (۲۰۰۹) منتشر شده است؛ و در جاهای دیگر، شهری‌شدن جامعه و شکل‌گیری فضای اجتماعی سیاره‌ای را تصویر می‌کند. لوفور مانند نانسی، میان سکونت‌گزیدن این جهانی^۴ و تجمع جهانی^۵ تمایز قائل می‌شود، و می‌کوشد به اولی به عنوان پادزهری برای بی‌عدالتی‌های دومی بیندیشد.

لوفور میان «سیتی»^۶ و «آربن»^۷ دست به تمایز می‌زند. «سیتی» نمودار شهریت محدود سنتی است که در تقابل با «آربن» و جامعه‌ی شهری [آربن سوسایتی]، که بسیار پراشیده‌تر و رقیق‌تر است، قرار دارد. لوفور می‌گوید «از سیتی به جامعه‌ی آربن» گذاری رخ داده است (۲۰۰۳، صص. ۱-۲۲)، گذاری که مقارن است با متأخرترین مرحله‌ی جهانی‌شدن که بازاندیشی در فضای اجتماعی را بطور کلی ایجاب می‌کند. او بارها (۱۹۹۶ ف. ص. ۱۲۳؛ ۲۰۰۳، ص. ۱۵) پیوستاری فرضی، از میزان [نرخ] شهرنشینی، از صفر تا بیشترین حد، ارائه می‌کند. در نقطه‌ی صفر این پیوستار «طبیعت ناب» را قرار می‌دهد، زمینی که تنها با عناصرش رها شده است (۲۰۰۳، ص. ۷)، یا آنچه بعدها آن‌را «فضای مطلق»^۸ می‌نامد. لوفور در سایر نقاط با فاصله گرفتن از نقطه‌ی صفر، به ترتیب «شهر سیاسی»^۹، «شهر

¹ Urban revolution

² Right to the city

³ State, space and world

⁴ Worldly inhabiting

⁵ Global agglomeration

⁶ city

⁷ urban

⁸ Absolute space

⁹ Political city

تجاری^۱ و «شهر صنعتی»^۲ را قرار می‌دهد که جزئیات آن‌ها این‌جا برای ما اهمیتی ندارد. آنچه برای ما در این‌جا حائز اهمیت است جایی است که لوفور جامعه‌ی معاصر (زمان خودش) را قرار می‌دهد: نقطه‌ی نزدیک به حدِ بیشینه، در آنچه او آن را «منطقه‌ی بحرانی»^۳ می‌خواند. این‌جا مکانِ بحران است، جایی که شهرِ صنعتی در حالِ از میان رفتن، و چیزی جدید در حال پدید آمدن است: «شهری شدنِ تام‌وتمام» (ص. ۴). در این شرایط، شهری شدنِ محصولِ فرعیِ صنعتی شدن یا اتوریته‌ی سیاسی نیست، بلکه خودش «به یک نیروی مولد بدل می‌گردد» (ص. ۱۵). این فرایند تبدیل-شهر-به-امر جهانی^۴ متعلق به «شهرنشینی عام/کلی»^۵ (ص. ۱۷)، آن چیزی است که تا حدی لوفور از عبارت «انقلاب شهری»^۶ مراد می‌کند. همان‌طور که ویژگی انقلاب صنعتی، ظهور شکل جدیدی از صنعت جهان-گستر دگرگون‌ساز^۷ بود، انقلاب شهری هم نشانگر آغاز مرحله‌ی جدیدی از شهرسازی دگرگون‌ساز و سیاره‌ای است.

در این فرایند مورفولوژی‌های شهرسازی صنعتی از بین نمی‌روند. کاملاً برعکس: فرم‌های شهرسازی قدیم باقی می‌مانند، اما دگرگون می‌شوند و با یکدیگر در شکل جدیدی مُدغم می‌گردند. رابطه‌ی «شهری-روستایی» از بین نمی‌رود، بلکه «خود را تا صنعتی‌ترین کشورها، تشدید می‌کنند»؛ به همین ترتیب، «هسته‌های شهری نابود نمی‌شوند» بلکه «با دگرگون کردن خود، به بقای خود ادامه می‌دهند» (لوفور، ۱۹۹۶، صص. ۷۲-۷۳). نه مراکز شهری و نه «طبیعت» هیچ یک ناپدید نمی‌شوند. به زعم لوفور اتفاق در حال وقوع، «انفجار درونی-بیرونی»^۸ سیتی است، که از خلال آن جامعه‌ی شهری در سرتاسر جهان، در یک فرایند توسعه‌ی نامتوازن مداوم آشفته، منتشر می‌شود.

بدیهی است که شهری شدنِ کامل، به معنای رسیدن به یک مرحله‌ی غایی یا مقصدی نهایی نیست. شهری شدن جهان را به هم می‌دوزد، اما به تغییر و تحول ادامه می‌دهد. پیوستارِ صفر تا کمال، دال بر این است که لوفور قویاً شهری شدنِ جهانی را یک فرایند خطی تلقی می‌کند. اما این حرف ممکن است ساده‌سازیِ گمراه‌کننده‌ای از دیدگاه وی باشد. او در نوشته‌های شهری‌اش، تاریخی گسسته را توصیف می‌کند، و نه رشد یک ابژه‌ی ایستا و سنج‌پذیر را. شهری شدن، کج‌دارومریز، به سوی پیچیدگی بیشتر در حرکت است، اما لوفور هیچ‌جا به وضعیتِ غایی نهایی اشاره نمی‌کند، و اصلاً چنین ایده‌ای بخشی ذاتی از تفکر او نیست.

لوفور در راستای نشان دادن یکپارچگی-پراکندگی جهانی شدنِ شهر، از مجموعه‌ای از استعاره‌های تارنماهای [اینترنتی] انسان-ساخت استفاده می‌کند: شبکه‌ها، تکه‌دوزی^۹، تارها^{۱۰}. او به شرح «ساخت و بافت شهری‌ای»^{۱۱} می‌پردازد، که «رشد می‌کند و از مرزهایش می‌گذرد» (۲۰۰۳، ص. ۳) و گوشه‌های مختلفِ گره را به هم پیوند می‌دهد. «بیش از آن‌که بافتی/پارچه‌ای بر روی یک قلمرو انداخته شده باشد، این واژه‌ها معرفِ نوعی تکثیر بیولوژیکی تار و پودی از شبکه‌ی نامتعادل هستند، که به بخش‌های گسترش یافته امکان گریز می‌دهند» (لوفور، ۱۹۹۶، ص. ۷۱). برای لوفور هم هم‌چون مضامین نانس، تمثیلِ بافت/پارچه شماری از ویژگی‌های امر جهانی-شهری را در بر دارد. یک شبکه، از خلال بی‌شمار اتصالاتی‌های مجزا، توده‌ی عظیمی از نقاط نامتمرکز را به هم می‌دوزد. ساختار یک تکه‌دوزی نامتعادل است؛ ضخامتِ بافتِ شهری بسیار متنوع و متفاوت است. مفهومِ بافت یا پتو رابطه‌ی میان کل و جزء را مسئله‌دار می‌کند. ماجرا این نیست که امر جهانی «چیز بزرگ» است در برابر چیز دیگری نظیر امر محلی، که «چیز کوچک» باشد. بلکه، هم‌چون یک پارچه یا قماش، جامعه‌ی شهری شکلی از حیات اجتماعی است که همه‌ی نقاط آن در یک کلیت به‌طور بالقوه با یکدیگر در ارتباط متقابل‌اند؛ البته بطور نامتعادل. موضوع اندازه نیست، بلکه صحبت بر سر روابط و کیفیت‌ها است. می‌توان رد این زبان شبکه‌ای معاصر را تا حدی در شهرسازی میانه‌های سده‌ی بیستم که لوفور در واکنش بدان قلم می‌زند، یافت (ویگلی، ۲۰۰۱). لوفور به جای تأیید هستی شبکه‌ای به مثابه شکلی از کارایی تکنیکی یا نوعی آرمان آزادی ذات ناباور، از زبان شبکه‌ای بهره می‌گیرد تا خصلت متعارض نوعی فضای اجتماعی را عرضه کند که هم زمان هم «همگون‌ساز»^{۱۲} است هم «پراشده‌ساز» و هم «سلسله‌مراتب‌ساز»^{۱۳} (۲۰۰۹، صص. ۲۱۲-۲۱۶؛ بنگرید به برنر، ۱۹۹۷).

¹ Commercial city

² Industrial city

³ Critical area

⁴ Urban-becoming-global

⁵ Generalized urbanization

⁶ Urban revelation

⁷ transformative

⁸ Implosion-explosion

⁹ patchwork

¹⁰ fibres

^{۱۱} واژه‌ی fabric به معنای بافت، پارچه و تار و پود است. -م.

¹² homogenizing

شهری شدن جامعه چیزی فراتر از صرفاً یک فرایند فضایی است- بلکه علاوه بر آن متضمن اشکال دانش و چارچوب‌هایی برای کنش است. به زعم لوفور، «پرابلماتیک شهری، شهرسازی به عنوان ایدئولوژی و نهاد، شهری شدن به مثابه جریانی جهان‌گستر، واقعیت‌هایی جهانی‌اند» (۲۰۰۳، ص. ۱۱۳). مفهوم پرابلماتیک در دهه‌ی ۱۹۶۰ میان مارکسیست‌های فرانسوی رواج گسترده‌ای داشت، بویژه با نام لوئیس آلتوسر گره خورده بود. گفتن این‌که پرابلماتیک شهری جهانی شده است، به معنی قول به کلی شدن هیچ فرم خاص شهری‌ای نیست. بلکه، به این معناست که آن‌چه سیاره‌ای می‌شود، شهر به مثابه یک مسئله است، به عنوان یک چارچوب نظری، به عنوان یک ابژه‌ی مفهومی نبرد. «جنبش‌ها و مسائل شهری... پدید می‌آیند، آن‌ها عمدتاً در همه جای جهان پدید می‌آیند و محو می‌گردند. مسائلی که شهر مدرن پیش کشیده ... مسائلی مربوط به کل جهان‌اند» (۲۰۰۹، ص. ۲۸۲). ما با «مسائل شهری» می‌توانیم به درک مسئله‌ی تولید فضای اجتماعی در جهان-به‌مثابه-شهر برسیم، نه درک جرم و ازدحام.

تلقی لوفور از سیاره‌ی شهری هم نظیر نانسی، معطوف است به سرشت نابرابر و مسلط حیات اجتماعی و اقتصادی در آن. حیات شهری با عمل «زمین‌گشی» سیاره را در خطر نابودی قرار می‌دهد (۲۰۰۹، ص. ۲۷۸). لوفور با نقل قول از رنه تام^۱ فضای سیاره‌ای را «فضای فاجعه» (ص. ۲۴۶) می‌خواند، که وجه مشخصه‌ی آن چند خطر و تهدید است: استثمار، نابرابری، و سلطه‌ی طبقاتی؛ تخریب زیست‌محیطی؛ نفی و سرکوب در قالب برنامه‌ریزی دولت سوسیالیستی و دولت کاپیتالیستی؛ «تروریسم» روزانه‌ی «اجتماع بوروکراتیک مصرف کنترل شده» (۲۰۰۳، ص. ۴؛ لوفور، ۱۹۸۴). فضای شهری سیاره‌ای پیش از هر چیز دیگری، فضای «خشونت» است، جایی که نیروی مهلک همگون‌سازی خودش را در مقیاس جهانی اعمال می‌کند، و فضایی می‌سازد که هر بخش‌اش تبادل‌پذیر است (کمی شده، بدون هیچ کیفیتی) (لوفور، ۲۰۰۹، ص. ۲۰۴). سیاره‌ی شهری لوفور آشکارا کره‌ای نابرابر است که تحت سلطه‌ی ابزارهای سبانه‌ی سیاسی و اقتصادی قرار دارد.

لوفور و نانسی تا حد زیادی نقدهای مشابهی بر امر جهانی-شهری وارد کردند. لوفور می‌نویسد «انتقاد از ابهامات درباره‌ی واژه‌ی «جهان» می‌تواند هر چه بیشتر موضوع اساسی‌ای برای تفکر باریک‌اندیشانه باشد» (۱۹۹۵، ص. ۲۵۴). لوفور هم‌چون نانسی، و با توجه به تأثیری که هر دو از هایدگر پذیرفته‌اند، آفرینش جهان هم‌چون فرآورده‌ی تکنولوژیک را به مثابه فقدان جهان تلقی می‌کند که تنها از خلال پراکسیس سیاسی اصلاح می‌گردد (بنگرید به ترنبول، ۲۰۰۶). اما لوفور خشونت جهانی شدن را از طریق مقوله‌ی «ناجهان» مفهوم‌سازی نمی‌کند، و در نتیجه، در قیاس با نانسی، تبیین او به مراتب بیشتر مملوء از تعارض و تناقض است. دقیقاً به این خاطر که شهرسازی جهانی، جامعه را جهان‌شمول، اجتماعی و کلی می‌سازد، اساسی برای مقاومت انتقادی خودش می‌افکند. برای لوفور تا حدی، پرابلماتیک جهانیت پیوندهای قدیمی‌تر با عاملیت سیاسی را به انحاء جدید فعال می‌سازد. «انقلاب جهانی- که از خلال آن جهان یک «جهان» خواهد شد- اینک به اشکالی که غریب‌تر، غنی‌تر و غیرمنتظره‌تر از آن‌چه یک قرن پیش تصور می‌شد، در حال وقوع است» (لوفور، ۱۹۹۵، ص. ۲۵۰). تأکید از خود متن است. اما او تأکید می‌کند که شرایط اجتماعی از سرمایه‌داری صنعتی بازار آزاد سده‌ی نوزدهم تا امروز تغییر کرده است و بنابراین تصورات رادیکال هم باید تغییر کرده باشد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، لوفور به تاسی از رمبو، نوشت «انقلاب باید مجدداً ابداع گردد، اما نخست باید آن را باز شناسیم، باز- شناسیم» (ص. ۲۳۸). او در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ می‌گفت انقلاب که از خلال‌اش جهان، جهانی^۱ می‌گردد، باید از رهگذر انقلاب شهری مورد بازاندیشی قرار گیرد.

لوفور علی‌رغم انتقادهای تند و تیزش بر ساختار جهانی-شهری، هنوز در «حیات شهری» نوعی گشودگی یا فرصت تقلیل‌ناپذیر می‌بیند؛ آن‌چه خود آن را «نا-بسته بودن عرصه»^۲ می‌نامد (۱۹۸۴، ص. ۱۸۸). تأکید از متن اصلی). در حالی‌که نانسی هم به چیزی مشابه می‌اندیشد، چیزی به مثابه گشودگی به سوی اشتراکِ نکتز-تکین، لوفور طرح انضمامی‌تری از امکانات سیاسی خود شهرسازی پیش می‌نهد. در کانون تلقی لوفور از جهان شهری، قسمی شهرسازی دگرگون‌شده و دگرگون‌ساز- که برای نانسی پیشنهاد دشواری بود- قرار دارد. بنابراین معنای دیگری از عبارت «انقلاب شهری» رخ می‌نماید. این عبارت نه تنها ممکن است به عنوان راهی برای توصیف مناسبات اجتماعی‌ای که به‌طور رادیکال تغییر کرده‌اند، درک گردد، بلکه می‌تواند در معنایی قصدی و عامدانه‌تر هم بکار رود- [یعنی] به عنوان تغییری که به‌طور کنشگرانه دنبال می‌گردد، و نه چیزی که صرفاً تجربه می‌شود. موضع لوفور این است که، با گذار از جامعه‌ی صنعتی به جامعه‌ی شهری، سیاست مقاومت و رهایی دیگر نمی‌تواند در تجربه‌ی صنعتی قرار داشته باشد، بلکه

¹ fragmenting

² hierarchizing

³ terricide

⁴ Rene thom

⁵ Space of catastrophe

⁶ worldly

⁷ Non-closing of the circuit

باید آن را در تجربه‌ی شهری یافت. ظهور امر جهانی-شهری این امکان را می‌دهد که شهرسازی نوع جدیدی از سیاست دگرگون‌ساز باشد- گرچه آنرا تضمین نمی‌کند.

لوفور در جای دیگری به «شبح انقلاب»^۱ (۱۹۹۵، ص. ۲۳۷) اشاره می‌کند، و در این‌جا معنایی مشابه به چرخش پست‌مدرن در کار است. شرط امکان حق به شهر، مرگ شهر است. او می‌نویسد «شهری [=سیتی] که به‌طور تاریخی ساخته شده است، دیگر زیسته نمی‌شود و دیگر به‌طور عملی درک نمی‌گردد. بلکه صرفاً ابژه‌ی مصرف فرهنگی برای توریست‌ها و برای زیبایی‌شناسی‌ای است که حرص شدیدی دارند به منظره‌ها و چشم اندازه‌های زیبا.» اما علی‌رغم پایان شهر، «اربن در حالت فعلیت پراشیده و بیگانه باقی می‌ماند، همچون بذر و بالقوگی» (لوفور، ۱۹۹۶، ص. ۱۴۸). به بیان دیگر، در پس پشت مناظر شهری جهانی زیبا اما خشن، یک جور هسته‌ی سخت پتانسیل انتقادی در درون خود شهرسازی باقی می‌ماند. بازگشت همیشگی جنبش‌های شهری رادیکال در سرتاسر جهان ظهور همین ایده است. به این اعتنا، لوفور می‌گوید: «حیات شهری هنوز باید آغاز شود» (ص. ۱۵۰). این ادعای متناقض-این‌که سیتی تمام شده اما نوعی شهرسازی (اربنیسم) جدید حقیقی‌تر در واقع هنوز آغاز نشده است- در کانون موضع انتقادی لوفور قرار دارد.

باید بگویم که در واقع فقط بر این اساس است که می‌توان کاملاً برداشت لوفور از «حق به شهر» را فهمید. این مفهوم اغلب به عنوان «حق به حیات شهری (اربن)»^۲ یا حق سکونت^۳ (۱۹۹۶، ص. ۱۵۸؛ بنگرید به هاروی، ۲۰۰۸؛ میچل، ۲۰۰۳؛ پرسل، ۲۰۰۳) تفسیر شده است و از آن به عنوان خواستی مطلوب (اما هنوز تحقق نیافته) به مرکزیت، مکان، برابری، فضای عمومی، مشارکت و شهروندی بحث شده است. اما حق به شهر باید چیزی بیشتر از خواست یک زندگی خوب باشد. مسلماً تنها با توجه به پایان شهر (سیتی)، و جایگزینی آن با جامعه‌ی شهری (اربن) است که مفهوم حق به شهر را می‌توان در اصالت کاملاً کنایی‌اش درک کرد. لوفور از نوعی بازگشت به شهر (سیتی) موجود سخن نمی‌گوید. او دارد ساکنین شهری را به چالش می‌کشد تا فضاها، اشکال نهادی و چارچوب‌های سیاسی جدیدی ایجاد کنند.

جایگزین شدن یک روایت از سیاست که در تناقضات سرمایه‌داری صنعتی ریشه داشته است، با روایتی دیگر که در شهرسازی جهانی ریشه دارد، برای لوفور به‌راستی چه معنایی دارد؟ معنایش این است که مقاومت در وهله‌ی نخست از بسترها و تعارضات صنعتی بیرون نمی‌آید؛ بلکه از تعارضات شهری (اربن) در تمام پیچیدگی‌های‌شان، ناشی می‌گردد. تلقی او از انقلاب شهری، هم‌چون ایده‌ی موندبالیزاسیون، نوعی اخلاق سیاسی است که به‌طور انتزاعی، بر نبردهای محلی انگشت تأیید می‌نهد؛ بر نبردهای محلی در تکنیکی‌شان به عنوان الگوهای نخستین جهانی‌دن^۴ [= کلی شدن]. انقلاب شهری لوفور «منافع کل جامعه و پیش از هر چیز منافع تمام ساکنین را گرد هم می‌آورد» (۱۹۹۶، ص. ۱۵۸، تأکید از متن اصلی). جنبشی این چنین، توانایی‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی ساکنین شهری را به جریان می‌اندازد- مساله‌ای نه صرفاً مربوط به سکونت، بلکه به‌طور کلی مربوط به توانایی تولید جمعی فضای شهری.

لوفور خواستار شهرسازی‌ای است که «افتراق و جدایی» نابرابر را در هم بشکند و «تفاوت» پلورالیستی و عادلانه را تقویت کند (۲۰۰۳، ص. ۱۳۳). و او [در این راستا] یک برنامه‌ی رادیکال «اصلاح شهری» برای تغییر سرمایه‌داری شهری و تحول در ساختارهای نهادی شهری تا جای ممکن، پیش می‌نهد؛ اصلاح‌گری‌ای که فکر می‌کند اگر به قدر کافی شدت یابد می‌تواند به «انقلابی» [گری] منجر شود (لوفور، ۱۹۹۶، ص. ۱۵۴). او می‌خواهد شهرسازی رادیکال، فضایی ایجاد کند برای «پروژه‌های برنامه‌ریزی» (ص. ۱۵۵) بی‌پروا، اتوپیایی، و غیرواقعی که بتواند شهرنشینان را یاری نماید تا به عنوان بخشی از تلاشی گسترده‌تر برای تغییر رادیکال برنامه‌ریزی شهری در باب آنچه ممکن یا مطلوب است بازاندیشی کنند. به بیان دیگر لوفور جنبش اجتماعی شهری‌ای را مد نظر دارد که خودش را به سوی تمام آن کنش‌هایی معطوف می‌کند که فضای شهری در شرایط جهانی ایجاد می‌کند. طرح او در این‌جا لزوماً منسجم و استوار نیست. با انتشار کتاب تولید فضا^۵ (لوفور، ۱۹۹۱ [۱۹۷۴]) در ۱۹۷۴ به نظر می‌رسد او عبارت حق به شهر را کنار گذاشته است (اگر مفهوم‌اش را کنار نگذاشته). اما حتی در آن اثر هم مضمونی هم‌چون یک سیاست فضا، هم‌چون یک پرابلماتیک فضایی، شهرسازی‌ای که هنوز حائز پتانسیل انتقادی است، وجود دارد.

همان‌طور که پیتز مارکوزه (۲۰۱۲) اخیراً خاطر نشان کرده، مفهوم «حق به شهر» فقط آن‌جایی که لوفور به طرفداری از یک دگرگونی انقلابی در اقتصاد و سیاست صحبت می‌کند، حائز معناست. اگر شهر (سیتی) به عنوان هر شهر بالفعل موجود درک شود، لوفور دارد جنبشی را تخیل می‌کند که بنابر استدلال خودش، هم به لحاظ منطقی ناممکن است و هم از نظر عملی. اگر شهر پایان

¹ Ghost of revolution

² Right to urban life

³ Right to inhabit

⁴ worlding

⁵ Production of space

یافته است، پس دیگر حق به شهر، حق به هیچی است^۱ [یا حق به چیزی نیست]. شهری که لوفور تخیل می‌کند، به این اعتنا، باید نسخه‌ی آینده‌ی جهان شهری باشد، جهان شهری‌ای که هنوز قرار است به منصفی ظهور برسد. این شاید اتوپیانسیسم باشد، اما اتوپیانسیسمی است مبتنی بر نقد امر جهانی شهری آن‌طور که هست. او به جهانی‌شدن-شهری‌شدن به عنوان فرایندی می‌نگرد که فضای شهری سیاره‌ای را ایجاد می‌کند- و بنابراین نه تنها فکر می‌کند که یک سیاست شهری رادیکال هنوز هم ممکن است، که می‌گوید تنها امکان [همین] است. این دیدگاه هر شکل خاصی که به خود بگیرد- محیط‌زیست‌گرایی رادیکال، نوعی آنارشسیسم منطقه‌ای یا سوسیالیسم در اداره‌ی شهر، این‌ها جملگی کاربردهای محتمل آن دیدگاه هستند- درک وفادارانه به تلقی لوفور از جامعه‌ی شهری همیشه باید بر اصرار او بر انقلاب شهری‌ای که شهرهای جهانی را تغییر می‌دهد (و نه این که صرفاً از آن‌ها محظوظ گردد) تأکید بگذارد.

موضع لوفور در این‌جا چند مشکل ایجاد می‌کند، که بسیاری از آن‌ها ریشه در این امر دارند که اتوپیانسیسم انتقادی او می‌تواند به سادگی دستخوش بدفهمی، تفسیر غلط و فراموشی گردد. تأیید شهرسازی، بدون تأکید بر دگرگونی سیاسی-اقتصادی می‌تواند به سادگی در ورطه‌ی هیاهو برای مصرف محلی آشکار، تکنولوژی «هوشمند»، یا بازسازی-به‌مثابه-اعیانی‌سازی درافتد- یعنی همان سیاست‌هایی که بخشی از برنامه‌ریزان، سیاستمداران، و بساز بفرشان املاک و مستغلات همه‌جا تحت عناوین «زیست‌پذیری» و شهر «خلاق» دنبال می‌کنند. امروزه دقیقاً وقتی چشم‌اندازهای انتقادی قدیمی‌تر کنار گذاشته شده‌اند، گفتارهای در باب سکونت، مسکن‌گزیدن، حق به شهر، و به‌واقع خود شهرسازی، همیشه در معرض این خطرند که، هم‌چون یک واپاشی هسته‌ای^۲، مضمون انتقادی‌شان را از دست بدهند و به یک سیاست سبک زندگی نئولیبرال تقلیل یابند. نظریه‌ی شهری انتقادی لوفور به‌روشنی منابع مفهومی‌ای به دست می‌دهد که با تکیه بر آن‌ها می‌توان در برابر چنین خوانشی ایستاد. منتها همیشه امکان آن درک خاص از مفاهیم سکونت و سکنی‌گزیدن در صحنه‌ی سیاسی امروز وجود دارد.

حتی اگر حق به شهر با شهرسازی نولبرال خلط نشود، پرسش‌های دیگری هست که باید مطرح شوند. هنوز هیچ نظریه‌ی پُر و پیمانی در مورد سازوکارهای این که چگونه فضای شهری سیاره‌ای قرار است در دگرگونی خود سهیم باشد و بدان کمک کند، وجود ندارد- فقط این توصیه وجود دارد که [فضای شهری] می‌تواند و باید [دگرگون گردد]. در این‌جا هیچ تبیینی در باب این که برای مثال فضای عمومی، برنامه‌ریزی انتقادی، یا فرایند شهری به‌طور کلی‌تر چگونه می‌تواند دگرگونی سیاست شهری را برانگیزد، وجود ندارد، و هیچ نظریه‌ای در باب نحوه‌ی مدیریت تضاد منافع میان ساکنین مختلف شهری وجود ندارد. به‌واقع، در این‌جا به ویژگی خود شهر بسیار کم پرداخته شده است، و لوفور اغلب به نظر می‌رسد که بر یک سیاست کلی‌تر سکونت تأکید دارد. این به خودی خود مشکلی نیست، اما بار دیگر پرسشی در باب اصرار او بر شهر در انقلاب شهری‌اش مطرح می‌کند.

و در حالی که می‌توانیم دیدگاه او را در باب مرکزیت تعارضات شهری در نبردهای معاصر بپذیریم، باید در تمایز قائل‌شدن میان امر شهری و امر صنعتی محتاط باشیم. در جهانی مملو از کالاهای تولید انبوه، مفهوم پایان صنعتی‌گرایی به شدت مسئله‌دار است، و لوفور باید اول تأکید کند که تعارضات صنعتی از بین نمی‌روند. می‌توانیم استدلال‌های او را بپذیریم که سیاست شهری قابل تقلیل به سیاست صنعتی نیست و با فربه‌تر شدن بافت شهری در سرتاسر جهان، نسبتاً مرکزیت بیشتری یافته است. منتها هنوز باید مناسبات پیچیده‌ی میان نبردهای صنعتی و شهری را روشن نماییم.

باری، در نهایت فکر نمی‌کنم این پرسش‌ها به هدف اساسی‌تری لوفور آسیبی برساند. از لحظ نوشتارهای شهری او پیداست که هدف‌اش چندان این نیست که یک جامعه‌شناسی سیاسی از جامعه‌ی شهری ارائه دهد، بلکه بیشتر بر آن است که فضایی مفهومی بگشاید که در آن تغییر کره‌ی شهری قابل تصور باشد. بی‌تردید، سوالات نظری مهمی باقی می‌ماند. اما او به‌روشنی در کار مهم ساختن واژگان انتقادی جدیدی برای جامعه‌ی جهانی-شهری کامیاب بوده است.

۴- نتیجه‌گیری: جهان به مثابه یک گشودگی

جهانی‌شدن دال بر فرایندی است که تکنولوژی، اقتصاد، سیاست و حتی مدنیت و فرهنگ را کلی می‌کند. اما تا حدی تهی می‌ماند. جهان به مثابه یک گشودگی در حال از دست رفتن است... آن‌چه جهانی‌شدن نام دارد، نوعی موندیالیسیون است بدون جهان.»

کوستاس آکسلوس (۲۰۰۵، ص. ۲۷)

^۱ Right to nothing

^۲ Radioactive decay

همان‌طور که گفتم، تصور جهانی-شهری در حال تبدیل‌شدن به امری کانونی در عصر حاضر است. یکی از رخدادهای اخیر که معنای ضمنی سیاسی گفتمان عصر شهری [در آن] قابل توجه است، نمایشگاه جهانی ۲۰۱۰ در شانگهای با موضوع «شهری بهتر، زندگی‌ای بهتر» بود. رسم معمول نمایشگاه‌های جهانی است که نام تجاری زدن به کشورها (یا ملت‌ها) و نمایش تکنولوژیکی را با یک «فرهنگ مصرف‌گزار» ترکیب می‌کنند (لی و آلدز، ۱۹۸۸). اما نمایشگاه شانگهای یکه و متفاوت بود، چرا که موضوعات شهری‌شدن و هستی‌سیاره‌ای را به ارتقاء نوعی تکنو-توییای شهری به ظاهر مطبوع و لطیف پیوند می‌داد. در غرفه‌هایی با عناوین هستی‌شهری، ردپای شهری، آینده‌ی شهری، سیاره‌ی شهری، و شهریان، مجموعه‌ای از کالاهای نمایشی، سفری واضح به دور دنیا را به نمایش می‌گذاشت، و اساس حرف‌شان این بود که کشورداری تکنوکرات، شهری‌شدن جهانی، و تغییر آب‌وهوایی مدیریت‌پذیر، ناگزیر و حتمی است. کلیپ‌های ویدئویی، مدل‌ها، و الگوهایی سه بعدی، ارائه‌کننده‌ی تکنیک‌های برنامه‌ریزی، دستاوردهای شرکتی، نوآوری‌های سبک زندگی، طرح‌های مهندسی و دستاوردهای علمی از سرتاسر جهان که می‌توانند مسائل لجستیک و زیست محیطی امروز و فردا را حل کنند، بودند. در یکی از غرفه‌ها در باب «اتوپیاها» و «شهرهای آرمانی»، ستون‌ها به گونه‌ای تزئین شده بودند که شبیه به عطف نسخه‌های گول آسای کتاب‌های مهمی در مطالعات شهری باشند؛ کتاب‌هایی از جمله فضاهای امید، شهرهای نامرئی، شهر در تاریخ، آتلانتیس جدید، و انقلاب شهری. این غرفه می‌گفت شهرهای آینده از اتوپیاها گذشته خوراک خواهند گرفت. اما فقط شیرازه‌ی کتاب‌ها دیده می‌شد. و در هیچ‌جا از میان تمام موضوعات مربوط به برنامه‌ریزی و طراحی شهری، هیچ اشاره‌ای به چیزی شبیه به سیاست دموکراسی یا مشارکتی نشده بود.

علی‌رغم ویژگی‌های سرمایه‌داری و سیاست چینی معاصر، نمایشگاه ۲۰۱۰ یکی از مشترک‌ترین استفاده‌ها از مضمون یک سیاره‌ی شهری را نشان می‌داد. پیام نمایشگاه از طریق متن‌ها، نمودارها و معماری، این بود که تکنولوژی و تراکم، بشریت را به سوی آینده‌ای متعادل خواهد برد، به سوی جهانی که به هم پیوسته است حتی اگر جهان هم‌چنان با دیوارها و مرزها ساختار بیابد. پیام نمایشگاه این بود که افق سیاست گره خورده است به توسعه‌ی فزاینده‌ی راه‌حل‌های هوشمندانه‌تر، از رهگذر همکاری کسب‌وکار، علم و دولت قدر قدرت و حکومت‌های شهری. پرابلماتیک جهانی-شهری، ازین منظر، پیش از هر چیز مربوط به کارایی و مدیریت مناسب است، و ستیزه‌جویی سیاسی^۱، هم نظیر آلودگی مسئله‌ی دیگری است که باید حل شود.

شیوه‌ی تصویر جهان پیامدهای واقعی دارد، چرا که می‌تواند یا سبب گشوده‌شدن امکانات برای کنش شود و یا آن‌ها را مسدود سازد. برداشت‌های نانسی و لوفور از جهانی‌شدن می‌تواند ما را یاری دهد تا نسبت به تصاویری که از جهان در رخدادهای بزرگی نظیر نمایشگاه ۲۰۱۰ ترسیم می‌شوند حساس شویم. از دیدگاه این دو متفکر، افق سیاست جهانی-شهری قطعاً در «بهترین کنش» هایی که قدرت را برای شکل دادن به جهان در دست‌های استراتژیست‌ها و متخصصین تکنولوژیکی قرار می‌دهد، یافت نمی‌شود. جهانی نابرابر و مدیریت‌شده دقیقاً همان تجمع و انباشت خفه‌ای است که آن‌ها تقبیح‌اش می‌کنند. به عوض، هر دوی آن‌ها، از سیاست موندیالیزاسیون به عنوان بدیلی برای جهانی‌شدن تکنوکاپیتالیستی دفاع می‌کنند. آن‌ها به‌طور متفاوت با این اندیشه مواجه می‌شوند- لوفور در پی شهرسازی دگرگون‌ساز است در حالی که نانسی به دنبال تکثر-تکین است. اما هر دو در مسئله‌دارکردن جهانی‌ت شهری با هم هم‌داستانند. دیدگاه‌های آن‌ها می‌تواند به ما کمک کند تا از نو خشونت شهری‌شدن را آن‌طور که تا به حال توسعه یافته، درک کنیم. و هم‌چنین می‌تواند ما را یاری کند که امکانات تغییری را که جهان شهری هنوز ممکن است در بر داشته باشد، تصور کنیم.

منابع

- Amin A, 2006, "The good city" *Urban Studies* 43 1009–1023
Angel S, Sheppard S, Civco D, Buckley R, Chabaeva A, Gitlin L, Kralley A, Parent J, Perlin M, 2005, "The dynamics of global urban expansion", Transportation and Urban Development Department, The World Bank, Washington, DC Google Scholar
Axelos K, 2005, "Mondialisation without the world: Interviewed by Stuart Elden" *Radical Philosophy* 130 25–28
Beauregard R, 2006, "The radical break in late twentieth-century urbanization" *Area* 38 218–220
Bowlby R, 2005, "Translator's note", in Paper Machine Ed. Derrida J (Stanford University Press, Stanford, CA) pp 9–10

¹ Political contentiousness

- Brenner N, 1997, "Global, fragmented, hierarchical: Henri Lefebvre's geographies of globalization" *Public Culture* 10 135–167
- Brenner N, Elden S, 2009, "Introduction", in *State, Space, World: Selected Essays* Ed. Lefebvre H (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN) pp 1–48
- Brenner N, Theodore N (Eds), 2002 *Spaces of Neoliberalism: Urban Restructuring in North America and Western Europe* (Blackwell, Malden, MA) CrossRef
- Brenner N, Madden D, Wachsmuth D, 2011, "Assemblage urbanism and the challenges of critical urban theory" *City* 15 225–240
- Champion T, Hugo G, 2004 *New Forms of Urbanization: Beyond the Urban—Rural Dichotomy* (Ashgate, Aldershot, Hants)
- Clark D, 1998, "Interdependent urbanization in an urban world: An historical overview" *The Geographical Journal* 164 85–95
- Crutzen P, 2002, "The geology of mankind" *Nature* 415 23
- Cunningham D, 2005, "The concept of the metropolis: Philosophy and urban form" *Radical Philosophy* 133 13–25
- Davis K, 1955, "The origin and growth of urbanization in the world" *American Journal of Sociology* 60 429–437
- Davis M, 2007 *Planet of Slums* (Verso, New York)
- Derrida J 2005 *Paper Machine* (Stanford University Press, Stanford, CA)
- Dobbs R, Smit S, Remes J, Manyika J, Roxburgh C, Restrepo A, 2011, "Urban world: Mapping the economic power of cities", McKinsey Global Institute, San Francisco, CA
- Doxiadis C, Papaioannou J, 1974 *Ecumenopolis: The Inevitable City of the Future* (W W Norton, New York)
- Elden S, 2008, "Mondialisation before globalization: Lefebvre and Axelos", in *Space, Difference, and Everyday Life: Reading Henri Lefebvre* Eds Goonewardena K, Kipfer S, Milgrom R, Schmid C (Routledge, New York) pp 80–93
- Friedman T, 2005 *The World Is Flat: A Brief History of the Twenty-first Century* (Farrar, Straus and Giroux, New York)
- Geddes P, 1949 [1925] *Cities in Evolution* (Williams and Norgate, London)
- Gilbert-Walsh J, 2000, "Broken imperatives: The ethical dimension of Nancy's thought" *Philosophy and Social Criticism* 26(2) 29–50
- Glaeser E, 2011 *Triumph of the City: How our Greatest Invention Makes Us Richer, Smarter, Greener, Healthier and Happier* (Penguin, New York)
- Gunn A, 1998, "Rethinking communities: Environmental ethics in an urbanized world" *Environmental Ethics* 20 341–360
- Harvey D, 1996 *Justice, Nature and the Geography of Difference* (Blackwell, Malden, MA)
- Harvey D, 2008, "The right to the city" *New Left Review* 53 23–40
- Hodson M, Marvin S, 2010, "Urbanism in the anthropocene: Ecological urbanism or premium ecological enclaves?" *City* 14 299–313
- Hutchens B, 2005 *Jean-Luc Nancy and the Future of Philosophy* (Acumen, Chesham, Bucks)
- James I, 2006 *The Fragmentary Demand: An Introduction to the Philosophy of Jean-Luc Nancy* (Stanford University Press, Stanford, CA)
- Kellogg C, 2005, "Love and communism: Jean-Luc Nancy's shattered community" *Law and Critique* 16 339–355
- Khanna P, 2010, "Beyond city limits" *Foreign Policy* 181 122–128
- Lefebvre H, 1984 *Everyday Life in the Modern World* (Transaction, New Brunswick, NJ)
- Lefebvre H, 1991 [1974] *The Production of Space* (Blackwell, Malden, MA)
- Lefebvre H, 1995 [1960] *Introduction to Modernity: Twelve Preludes September 1959–May 1961* (Verso, New York)
- Lefebvre H, 1996 *Writings on Cities* edited by Kofman E, Lebas E (Blackwell, Malden, MA)
- Lefebvre H, 2003 *The Urban Revolution* (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN)
- Lefebvre H, 2009 *State, Space, World: Selected Essays* edited by Brenner N, Elden S, (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN)
- Lehrer U, Milgrom R, 1996, "New (sub)urbanism: Countersprawl or repackaging the product" *Capitalism, Nature, Socialism* 7(26) 49–64

- Ley D, Olds K, 1988, "Landscape as spectacle: World's fairs and the culture of heroic consumption" *Environment and Planning D: Society and Space* 6 191–212
- Li V, 2007, "Elliptical interruptions or, why Derrida prefers Mondialisation to globalization" *The New Centennial Review* 7 141–154
- McNeill J, 2000 *Something New Under the Sun: An Environmental History of the Twentieth-century World* (Norton, New York)
- Marcuse P, 2012, "Whose right(s) to what city?", in *Cities for People, Not for Profit: Critical Urban Theory and the Right to the City* Eds Brenner N, Marcuse P, Mayer M (Routledge, New York), pp 24–41
- Mendieta E, 2001, "Invisible cities: A phenomenology of globalization from below" *City* 5 7–26
- Meurs P, Note N, Aerts D, 2009, "This world without another: On Jean-Luc Nancy and la mondialisation" *Journal of Critical Globalization Studies* 1 31–46
- Mitchell D, 2003 *The Right to the City: Social Justice and the Fight for Public Space* (Guilford, New York)
- Montgomery M, 2008, "The urban transformation of the developing world" *Science* 319 761–764
- Mumford L, 1989 [1961] *The City in History: Its Origins, its Transformations, and its Prospects* (Harvest Books, New York)
- Nancy J-L, 1986 *The Inoperative Community* (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN)
- Nancy J-L, 1992, "La Comparution/The compearance: From the existence of 'communism' to the community of 'existence'" *Political Theory* 20 371–398
- Nancy J-L, 1997 *The Sense of the World* (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN)
- Nancy J-L, 2000 *Being Singular Plural* (Stanford University Press, Stanford, CA)
- Nancy J-L, 2007a *The Creation of the World or Globalization* (SUNY Press, Albany, NY)
- Nancy J-L, 2007b "Nothing but the world: An interview with Vacarme" *Rethinking Marxism* 19 522–535
- Neuwirth R, 2005 *Shadow Cities: A Billion Squatters, A New Urban World* (Routledge, New York)
- Norris A, 2000, "Jean-Luc Nancy and the myth of the common" *Constellations* 7 272–295
- Peck J, 2005, "Struggling with the creative class" *International Journal of Urban and Regional Research* 29 740–770 CrossRef
- Purcell M, 2003, "Citizenship and the right to the global city: Reimagining the capitalist world order" *International Journal of Urban and Regional Research* 27 564–590
- Raffoul R, Pettigrew D, 2007, "Translators' introduction", in *The Creation of the World or Globalization* Ed. Nancy J-L (SUNY Press, Albany, NY) pp 1–26
- Robinson J, 2006 *Ordinary Cities: Between Modernity and Development* (Routledge, New York)
- Roy A, 2011, "Urbanisms, worlding practices and the theory of planning" *Planning Theory* 10 6–15
- Sagan C, 1994 *Pale Blue Dot: A Vision of the Human Future in Space* (Random House, New York)
- Satterthwaite D, 2007, "The transition to a predominantly urban world and its underpinnings", DR 4, Human Settlement Discussion Papers, International Institute for Environment and Development, London
- Schmid C, 2006, "Networks, borders, differences: Toward a theory of the urban", in *Switzerland: An Urban Portrait: Introduction* Eds Diener R, Herzog J, Meili M, de Meuron P, Schmid C, (Birkhäuser, Basel) pp 163–173
- Schwarzmantel J, 2007, "Community as communication: Jean-Luc Nancy and 'being-in-common'" *Political Studies* 55 459–476
- Sieverts T, 2003 *Cities Without Cities: An Interpretation of the Zwischenstadt* (Spon Press, New York) CrossRef
- Simone A, 2001, "On the worlding of African cities" *African Studies Review* 44(2) 15–41
- Soja E, 2000 *Postmetropolis: Critical Studies of Cities and Regions* (Wiley-Blackwell, Malden, MA)
- Soja E, Kanai M, 2007, "The urbanization of the world", in *The Endless City: The Urban Age Project* by the London School of Economics and Deutsche Bank's Alfred Herrhausen Society Eds Burdett R, Sudjic D (Phaidon, New York) pp 54–69
- Spengler O, 1991 [1932] *The Decline of the West* (Oxford University Press, New York)
- Stäheli U, 2003, "The outside of the global" *The New Centennial Review* 3(2) 1–22
- Turnbull N, 2006, "The ontological consequences of Copernicus: Global being in the planetary world" *Theory, Culture and Society* 23 125–139
- UNDESA, 2008, "World urbanization prospects, 2007 revision", Department of Economic and Social Affairs, United Nations, New York

- UNDP, 2005 *A Home in the City: Improving the Lives of Slum Dwellers* United Nations, Development Programme, New York
- Wagner A, 2006, "Jean-Luc Nancy: A negative politics?" *Philosophy and Social Criticism* 32 89–109
- Welch R, Panelli R, 2007, "Questioning community as a collective antidote to fear: Jean-Luc Nancy's 'singularity' and 'being singular plural'" *Area* 39 349–356
- Wells H, 1901 *Anticipations of the Reaction of Mechanical and Scientific Progress upon Human Life and Thought* (Harper and Bros, New York)
- Wigley M, 2001, "Network fever" *Grey Room* 4 82–122
- Wirth L, 1938, "Urbanism as a way of life" *American Journal of Sociology* 44 1–24
- Worldwatch Institute, 2007, "State of the world: Our urban future", Worldwatch Institute, Washington, DC
- Young I, 1990 "City life and difference", in *Justice and the Politics of Difference* (Princeton University Press, Princeton, NJ) pp 226–256
- Zalasiewicz J, Williams M, Smith A, Barry T, Coe A, Bown P, Brenchley P, Cantrill D, Gale A, Gibbard P, Gregory F, Hounslow M, Kerr A, Pearson P, Knox R, Powell J, Waters C, Marshall J, Oates M, Rawson P, Stone P, 2008 "Are we now living in the Anthropocene?" *GSA Today* 18(2) 4–8